گذر از درگاه‌های کیهانی از نگاه مولوی

احد فرامرز قراملکی*

شهرام محمدپور**

چکیده: سفر به زمان و ورود به عوالم موازی جهان ماده یکی از مسائل کلان فیزیک مدرن است که تحقق آن به‌دنبال تئوری «نسبیّت انیشتین» و در سایهٔ عبور از درگاه‌هایی چون سیاه‌چاله‌ها و کرمچاله‌ها رنگ امکان به‌خود گرفته است، اما قوانین حاکم بر ماده امکان سفر به زمان را تا حد امتناع تنزل می‌دهند؛ زیرا مؤلفهٔ مشترک روش‌های مذکور، رسیدن سرعت جسم به حد سرعت نور است و رسیدن به این سرعت برطبق قانون نسبیت مستلزم میل کردن جرم جسم به بی‌نهایت و به‌تبع آن امتناع فیزیکی برای جابه‌جایی چنین جرمی است. ازاین‌رو سفر به زمان تاکنون در حد یک معمای علمی ذهن‌نواز باقی مانده است. عبور از زمان از نگاه مولانا فرآیندی است که در دامنهٔ «معراج» قابل تحقق است و در دو حالت دفعی و تدریجی به وقوع می‌پیوندد. نکتهٔ درخور توجه آن است که مولانا مانند فیزیک‌دانان امروز عبور دفعی از حصار زمان را از طریق سیاه‌چاله‌های آسمانی ممکن می‌داند اما توجه وی به انضباط ذهنی-روانی مسافر زمان و اینکه عبور از زمان مستلزم داشتن هویت غیرزمانی و حواسی گسترده است، دیدگاه او را از فیزیک‌دانان متمایز می‌کند. ابتنا و گره زدن دیدگاه مولانا بر اَبَرنظریهٔ نسبیت در فیزیک می‌تواند به رخنه‌پوشی دیدگاه‌های فلسفی-عرفانی ما و به‌تبع آن به یک جهش کلامی بینجامد.

واژگان کلیدی: پسامکان، زمان‌اندیشی، اتّساع زمان، اتّساع حواس، نسبیّت، بی‌هوشی

---

* استاد دانشگاه تهران E-mail:Ghmaleki@ut.ac.ir

** دانشجوی دوره کارشناسی ارشد فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه تهران

E-mail:Smohamadpoor@ymail.com

دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۲/۲۰ پذیرش مقاله: ۱۳۹۱/۴/۱۴

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-11]

مقدمه

زمان مفهومی است که سخن گفتن از آن جسارت علمی شگرفی را می‌طلبد، مفهومی ذهن‌گریز و دیریاب که گره‌گاه اتصال فیزیک، فرافیزیک و انسان است و گشودن این گره، گرد ابهام را از معماهای ذهن فرسایی می‌زداید، که عمری به درازای تاریخ تفکر فلسفی بشر دارند.

آلبرت انیشتین (۱۸۷۹ –۱۹۵۵م) فیزیک‌دان مشهور قرن بیستم میلادی از جمله متفکرانی است که با کشف نسبیت زمان تا حدود زیادی توانست این مفهوم لغزنده و صیدناپذیر را به تور تفکر انسان بیاندازد (رک: هاوکینگ، ۱۳۸۶: ۱۷– ۴۸).

جلال‌الدین محمد مولوی (۶۰۴–۶۷۲ق) شاعر و متفکرسدهٔ هفتم هجری دیگر متفکری است که در قالب فراروان‌شناسی و عرفان به تنویر نقاط کور رابطهٔ انسان و زمان پرداخته است، ازاین‌رو گره‌زدن اندیشه‌های این دو با توجه به خویشاوندی و ترادف تفکراتشان می‌تواند سبب زایش نگاهی ویژه و نو پیرامون مسئلهٔ انسان و زمان باشد.

عبور از زمان با ظهور تئوری نسبیّت (Relativity) از قالب یک تخیل ماجراجویانه خارج و در لباس روابط فیزیکی رنگ باور به‌خود گرفت. ذهن جوّال بشر در رؤیای کشف و تسخیر عوالم موازی جهان ماده گزینه‌هایی چون سیاه‌چاله (Black hole) و کرمچاله (Wormhole) را برای عبور از زمان و ورود به این عوالم فراروی خود قرار داده است (رک: هاوکینگ، ۱۳۷۵: ۱۰۹ – ۱۱۹). اما شرط عبور از این درگاه‌ها رسیدن سرعت جسم به حد سرعت نور است. شرطی که تحقق آن مقارن با بی‌نهایت شدن جرم شیء و به‌دنبال آن امتناع فیزیکی برای جابه‌جایی چنین جرمی است (رک: هاوکینگ، ۱۳۷۵: ۳۸ – ۳۹). ازاین‌رو سفر به زمان به یکی از معماهای کلان فیزیک بدل شده است.

کلید این معمای ذهن‌نواز در لابه‌لای ابیاتی از *مثنوی* یافت می‌شود. جایی که مولانا شرط عبور از «تجاویف» و منافذ آسمانی را «نیستی» و «بی‌هشی» (فنا) معرفی می‌کند؛ یعنی توجه به مختصات ذهنی – روانی شخص مسافر زمان، نقطهٔ کوری که تاکنون به فراخور ذهن عدد آشنای فیزیک‌دانان از میدان فکری آن‌ها خارج و ازاین‌رو به آن پرداخته نشده است.

مولانا عبور از زمان و ورود به فرازمان را مستلزم داشتن هویت غیرزمانی می‌داند هویتی که در سایهٔ ممارست‌های ذهنی و تخریب تدریجی مرزهای زمان وابستهٔ روان انسان ساخته می‌شود.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-11]

«خود» محصول فکر «زمان‌اندیش» است، هویتی که مولود تزاحم و تخالف دو عامل میل بی‌حد به کمال و زندانی شدن در حصار زمان است. از «اصطکاک روانی» حاصل از این دو عاملِ متخالف «خودِ» انسان یا هویت زمانی وی منعقد می‌شود، هویتی با مرزهای قابل قبض و بسط که منشأ تمام رفتارهای وی است. این هویت از سفرهای ذهنیِ انسان به گذشته و آینده در طلب کمالات متصورش فربهی می‌یابد، بدین معنا که شخصِ زمان‌اندیش به‌دلیل دسترسی نداشتن به تمام خواسته‌های روانی‌اش مجبور به خرق پرده‌های زمان شده و آن‌ها را در آینده‌ای نیامده تصور می‌کند و تمام ولگردی‌های ذهنی وی در زمان در جهت ترمیم، تکمیل و رخنه‌پوشیِ این هویت زمانی و به منظور رسیدن به تصویراتی است که در انبار حافظه‌اش انباشته شده‌اند، پس «خود» از حرکت فکر در گذشته و آینده شکل می‌گیرد و حاصل تطبیق غریزی ذهن با زمان است.

هست هشیاری زِ یاد ما مضی ماضی و مستقبلت پردهٔ خدا

(مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۲۱۱)

از طرفی «بی‌هشی» یا «لاخودی» و فنا در پرتو حرکت پابه‌پای ذهن با زمان حال حاصل می‌شود کیفیتی که سبب اتساع تدریجی زمان حال، گستردگی حواس و انبساط آگاهی انسان می‌شود و در سایهٔ آن مرزهای زمانی ذهن انسان استحالهٔ تدریجی یافته و از هویت زمانی یا «خود» به هویت فرازمانی یا «لاخودی» ارتقا می‌یابد.

در *مثنوی* «هشیاری» مرادف با «هستی» و «بی‌هشی» مترادف با «نیستی» و «فنا» معرفی شده است:

راه فانی گشته راهی دیگر است ز آنکه هشیاری گناهی دیگر است

هست هشیاری زِ یاد ما مضی ماضی و مستقبلت پردهٔ خدا

(مثنوی، دفتر اول، بیت‌های ۲۲۱۰ و ۲۲۱۱)

فکرت از ماضی و مستقبل بود چون از این دو رَست مشکل حل شود

(مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۷۸)

مولانا در ضمن این ابیات منشأ مشکلات ذهنی – روانی انسان را زمان‌اندیشی و روی آوردن به «ماضی» و «مستقبل» دانسته و «فنا» یا «لاخودی» را در تضاد با «هشیاری» معرفی کرده است. وی هشیاری را زاییدهٔ «فکر زمان‌اندیش» می‌داند و تلویحاً می‌گوید اگر ذهن از پرسه زدن و ولگردی

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-11]

در گذشته و آینده رهایی یابد وارد در عرصهٔ بی‌هشی یا فنا می‌شود و شخص با پوشیدن خلعت فنا لیاقت ورود به «بارگاه کبریا» که مستلزم رهایی از قید زمان و عبور از «تجاویف» و منافذ کیهانی است را پیدا خواهد کرد.[۱]

هیچ کس را تا نگردد او فنا نیست ره در بارگاه کبریا
چیست معراج فلک؟ این نیستی عاشقان را مذهب و دین نیستی

(مثنوی، دفتر ششم، بیت‌های ۲۳۲ و ۲۳۳)

متفکران معاصر تلاش‌های شایسته‌ای را در ایجاد باور به احاطهٔ علمی مولانا به برخی از مسائل فیزیک انجام داده‌اند، اما تلاش‌های آن‌ها به‌رغم کارشناسی دقیق از رخنه‌ای مشترک برخوردار بوده که راه را برای انکار مخاطب رقیب باز می‌گذارد و آن رخنه عدم پوشش فلسفی و روان‌شناختی این ادعاها یا به‌تعبیری عدم ابتنای آن‌ها بر زیرساخت‌های فلسفی – روان‌شناختی است.

آثاری چون *اندیشه‌های کوانتومی مولانا* (رک: فرشاد، ۱۳۸۰: ۱۹-۴۹۳) و *مولوی و جهان‌بینی‌ها در مکتب‌های شرق و غرب* (جعفری، بی‌تا: ۱۹۳- ۲۶۰) با احصای آرای فیزیکی و علمی مولانا و ذکر مطابقت آن‌ها با تئوری‌های متناظر فیزیک مدرن به این مهم پرداخته‌اند.

کوشش ما در این نوشتار بر تحلیل و تبیین فلسفی نظریه مولانا براساس اصلی است که آن را تحت‌عنوان «اصل سازگاری ذهن و زمان» معرفی خواهیم کرد.

این مسئله تاکنون از چنین دیدگاهی مورد تأمل قرار نگرفته است، دیدگاهی ویژه و نو که ابتنای آن بر پایهٔ نظریهٔ نسبیت در فیزیک می‌تواند منشأ یک جهش فلسفی –کلامی واقع شود.

پیش از ورود به میدان اصلی این پژوهش ذکر دو نکته ضروری می‌نماید: یکی اینکه محور اصلی این نوشتار بررسی اندیشهٔ مولانا دربارهٔ انسان و زمان بوده و تئوری «نسبیّت» در نقش سنجه‌ای برای محک زدن اعتبار علمی سخنان مولانا در مواضعی خاص به‌کار گرفته می‌شود؛ دیگر اینکه نوع برخورد ما با آثار مولوی به‌ویژه *مثنوی* با روش تحلیل محتوایی از زاویه‌ای نو و با نگاهی ویژه است. در این دیدگاه *مثنوی* در زمرهٔ آثاری قرار دارد که دارای «نظام تألیفی باز» هستند بدین معنا که سرنوشت اندیشه مؤلف در آن‌ها به «هوش هرمنیوتیکی»[۲] مخاطب گره می‌خورد و تراوش معنا با سطح آگاهی خواننده رابطهٔ مستقیم دارد. به‌عبارتی *مثنوی* کتابی سربسته و تک‌لایه نیست که با یک یا دو بار خواندن پروندهٔ آن بسته شود و در زمرهٔ آثاری با «نظام تألیفی بسته» قرار نمی‌گیرد که

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-11]

خود مؤلف گزاره‌ها را به نتیجه رسانده و مخاطب را از نتیجه‌گیری‌های جدید تا حدود زیادی محروم می‌کند.

در این نگاه *مثنوی* کتابی «زایا» است و اصولاً خصوصیت چنین آثاری خاص و غیرمعمول است ویژگی‌ای که در قرآن بارزتر است و در *دیوان حافظ* نیز دیده می‌شود، دو کتابی که از پیوستار تألیفی ویژه و باز برخوردار بوده و «خودمکملند» و تأویل و تفسیر آن‌ها در سایهٔ آگاهی مخاطب شکل می‌گیرد؛ یعنی زایش معانی نو در آن‌ها مستلزم آگاهی کلی مخاطب از شاکلهٔ این آثار در سایهٔ مطالعهٔ تناوبی و تزویج و ترکیب گزاره‌های آن‌ها در قیاس‌های مکرر ذهنی است.

در چنین آثاری گاهی «رابطهٔ عمودی» بین گزاره‌ها مشهود نیست و نظام حاکم بر آن‌ها نظامی پریشان و «زیرپوستی» است و شاید رمز ماندگاری آن‌ها همین نظامِ باز تألیفی‌شان باشد ویژگی‌ای که نبودش در آثار بستهٔ تألیفی آن‌ها را محکوم به داشتن تاریخ انقضا می‌کند.

اصل سازگاری ذهن و زمان

ادراک فرآیندی است دوسویه و قائم به دو طرف ذهن و عین که به‌شدت تحت‌تأثیر سرعت سیر زمان در ذهن و عین واقع است. ازاین‌رو ذهن در برخورد با یک پدیده به‌طور خودکار تلاش می‌کند خود را از حیث زمانی با آن سازگار کند و هرگونه اختلال در ایجاد این سازگاری درجهٔ ادراک را تقلیل داده و تحت‌تأثیر قرار می‌دهد.

این تلاش در ساده‌ترین شکل به‌صورت «تمرکز حواس» انجام می‌پذیرد، فرآیندی که می‌توان آن را تلاشی «غریزی» برای تنظیم و تطبیق ذهن با سرعت سیر زمان در خارج قلمداد کرد. ازاین‌رو حرکت آهسته‌ای که از تلویزیون برای تشخیص جزئیات به‌ثمر رسیدن یک گل انجام می‌شود، تلاشی است برای سازگار کردن زمانی ذهن و عین، تلاشی که به‌طور معمول تا آستانهٔ خاصی توسط ذهن صورت پذیرفته و طبق عادت در محدودهٔ خاصی از سرعت متوقف می‌شود، یعنی ذهن با بالا رفتن سرعت ارائهٔ پدیدارها و کند شدن زمان، در آستانهٔ خاصی، از ادراک آن‌ها عاجز می‌شود؛ زیرا قابلیت و توان «سازگاری زمانی» با آن‌ها را ندارد. یعنی از پسِ ادراک جزئیات و تفکیک و پردازش اطلاعات ارائه شده از آن‌ها برنمی‌آید. ازاین‌رو ادراک در دامنهٔ زمان ادراکی ناقص و مشروط به سازگاری زمانی ذهن و عین است و تحت‌تأثیر سرعت ارائهٔ پدیدارها به ذهن

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-11]

نوسان می‌پذیرد. حال اگر سرعت سیر زمان در ذهن تا حد توقف کامل کند شود، یعنی ذهن در متسع‌ترین حالت زمانی قرار گیرد به‌طوری‌که زمان برایش متوقف شود، می‌تواند پابه‌پای ارائهٔ پدیدارها آن‌ها را پردازش کند، چرا که از حیث زمانی با آن‌ها سازگاری تام یافته است. پس کمال ادراک منوط به کند شدن حداکثری سیر زمان در ذهن و عین است، یعنی بالاترین درجهٔ سازگاری زمانی ذهن و عین، زیرا به نسبت اتساع زمانی ذهن و در پی آن گستردگی حواس و انبساط آگاهی – در سرعت‌های بسیار بالا – پدیدارهای ارائه شده از اشیا به ذهن، در حداکثری‌ترین حد ممکن دریافت و پردازش می‌شوند تا جایی‌که می‌توان گفت: در اتّساع کامل زمان زاویهٔ بین ذهن و عین به حداقل می‌رسد.

نکته‌ای که ذکر آن در اینجا ضروری می‌نماید این است که در صورت اتّساع زمانی ذهن مُدرَکات و پدیدارها نیز به فراخور این اتّساع به ذهن ارائه می‌شوند، این در حالی است که اتّساع فیزیکی زمان[۳] – در سرعت‌های بالا– نمی‌تواند ضامن سازگاری زمانی ذهن برای ادراک پدیدارها شود. به‌عبارتی در فرآیند دوسویه ادراک، نمی‌توان گفت بالا رفتن سرعت فیزیکی و اتّساع زمان در خارج الزاماً مقارن با اتّساع زمانی ذهن است و انبساط زمانی ذهن می‌تواند حاصل عوامل دیگری چون «تمرکز ذهنی» و «مراقبه‌های فکری» باشد. ازاین‌رو تنها راه ممکن برای ادراک اتّساع فیزیکی زمان و پدیدارهای حاصل از آن اتّساع زمانی ذهن به نظر می‌رسد.

برپایهٔ اصل «سازگاری ذهن و زمان» هر شخصی قابلیت عبور از مجاری کیهانی را ندارد و مسافر زمان بایستی مسلح به ذهن و حواس بسیار گسترده باشد، ذهنی که محیط بر کل زمان بوده و سرعت سیر زمان برای او به صفر رسیده باشد، حالتی که در سرعت‌های فرانوری برای ذهن دست می‌دهد و می‌توان پیش‌بینی کرد افراد زمان‌اندیش به‌دلیل اینکه زمان حالشان «کم پهنا» و «منقبض» است تحت چنین شرایطی دچار اختلالات روانی و فشارهای فوق تصور خواهند شد بنابراین فقط یک شخص «بی‌هش» و «فانی» که هویت زمانی‌اش کاملاً مُندَک شده است می‌تواند از درگاه‌های کیهانی خارج و عوالم فرامادی را تجربه کند.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-11]

بی‌هُشی یا نیستی از نگاه مولانا

ادبیات عرفانی مملوّ از اشارات و توصیه‌هایی است برای وانهادن «من» و برای شکستن حصار و قالب و اغلب با صراحت یا با اشاره و اجمال ماهیت و ابعاد و چگونگی این قالب را هم مشخص کرده‌اند به‌عنوان مثال حافظ می‌گوید:

میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز

(دیوان حافظ، غزل ۲۶۶)

وی در غزل دیگری شرط ورود در سلک «عشاق» را ترک هوش دانسته و می‌گوید:

بر هوشمند سلسله ننهاد دست عشق خواهی که زلف یار کشی ترک هوش کن

(دیوان حافظ، غزل ۳۹۸)

در آثار مولانا نیز «بی‌هشی» از جمله اصطلاحات پربسامد و کلیدی به‌حساب می‌آید و این اهمیت در *مثنوی* به اوج خود می‌رسد تاجایی‌که می‌توان این اثر را حکایت «بی‌هشان» دانست. این ادعا با رصد قراین موجود در صدر و ذیل *مثنوی* بیشتر تقویت می‌شود، یعنی جایی که کلام مولانا با شکوه‌های «نی» آغاز می‌شود. شکوهٔ دوری از یاران دل‌سوخته از فراق، یارانِ «از نیستان بریده شده» و مهجور در عالم «هشیاران»، کسانی که آشنایان بحر ژرف *مثنوی* و صیادان زبدهٔ اسرار و معنای آن معرفی شده‌اند:

محرم این هوش جز بی‌هوش نیست مر زبان را مشتری جز گوش نیست

(مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴)

و آنجایی که این اثر ژرف با حکایت باز و داستان ناتمام «دژهُش ربا» در دفتر ششم خاتمه می‌یابد:

غیر آن یک قلعه نامش هُش‌ربا تنگ آرد بر کُلَه‌داران قبا

(مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۶۴۷)

همان‌گونه که اشاره شد این دو قرینه ادعای ما را مبنی‌بر اینکه *مثنوی* حکایت «بی‌هشان» است تشدید کرده و بر اهمیت ایضاح «بی‌هشی» به‌عنوان «شاه‌کلید فهم *مثنوی*» انگشت تأکید و تأیید می‌نهند.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-11]

«نی» نماد بی‌هشی و سمبل کسی است که از تمام گره‌های کور روانی و عقده‌های پنهان روحی پیراسته شده، یعنی گره‌های حاصل از زمان یا «پیش‌گره‌های» ماضی و «پس‌گره‌های» مستقبل که شخص را در زندان هویت زمانی‌اش محبوس کرده‌اند و مانع بی‌هشی یا ارتقای وی به هویت «فرازمانی» می‌شوند. این ادعا تزریق پندارهای نگارنده به کلام مولانا نیست؛ زیرا وی در ذیل داستان «پیر چنگی» می‌گوید:

هست هشیاری زِ یاد ما مضی ماضی و مستقبلت پردهٔ خدا
آتش اندر زن به هر دو تا به کی پُر گره باشی از این هر دو چو نِی
تا گره با نی بود همراز نیست همنشین آن لب و آواز نیست

(مثنوی، دفتر اول، بیت‌های ۲۲۱۰ -۲۲۱۳)

مراد از «هشیاری» در ابیات فوق مشغول بودن ذهن با تصاویری است که در انبار حافظه انباشته شده‌اند. تصاویری که علت ولگردی‌های ذهن در زمان و منشأ انقباض ذهنی و هویتی انسانند. در این ابیات گره‌های روانی و روحی محصول زمان‌اندیشی انسان یا هشیاری او دانسته شده‌اند. به‌عبارتی مولانا پرگره بودن «نی» را زاییدهٔ ماضی و مستقبل دانسته و شرط سلیس شدن روان را تخریب گره‌های حاصل از زمان می‌داند.

در مقدمهٔ این نوشتار انعقاد «خود» و تشکیل «من» را حاصل اصطکاک روانی بین دو عامل متخالف یعنی «میل بی‌حد به کمال» و «مقید شدن در حصار زمان» معرفی کردیم و گفتیم که «خود» قالبی است وابسته به زمان و قابل قبض و بسط که شخص همواره مشغول ترمیم و انبساط آن از طریق تصورات گوناگون است. تصوراتی که منشأ رفتارهای انسان زمان‌اندیش معرفی شد و خواستگاه رنج‌های وی نیز تلاش‌های مداومی دانسته شد که برای حفظ، تکمیل و ترمیم این هویت زمانی انجام می‌پذیرد، ازاین‌رو تنها راه ممکن برای رهایی از «خود» و رنج‌های منضم به آن، خروج از حصار زمان به نظر می‌رسد. فرآیندی که در دو حالت اتّساع ذهنی و اتّساع فیزیکیِ زمان انجام‌پذیر است. اما همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد حالت اول از طریق ممارست‌های ذهنی و مراقبه‌های فکری میسر است و می‌تواند منجر به گستردگی تدریجی زمان حال تا حدود حداکثریِ آن یعنی احاطهٔ کامل ذهن بر کل زمان گردد.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-11]

آنچه در ده سال خواهد آمدن — این زمان بیند به چشم خویشتن
همچنین هر کس به اندازهٔ نظر — غیب و مستقبل ببیند خیر و شر
چونکه سدِّ پیش و سدِّ پس نماند — شد گذاره چشم و لوح غیب خواند
چون نظر پس کرد تا بَدوِ وجود — ماجرا و آغاز هستی رو نمود...
...چون نظر در پیش افکند او بدید — آنچه خواهد بود تا محشر پدید
پس ز پس می‌بیند او تا اصلِ اصل — پیش می‌بیند عیان تا روز فصل

(مثنوی، دفتر چهارم، بیت‌های ۲۹۰۱ و بعد)

در ادامه به بررسی حالت دوم، یعنی اتّساع فیزیکی زمان و گزینه‌های ممکن برای این کار خواهیم پرداخت.

اتّساع فیزیکی زمان

آلبرت انیشتین فیزیک‌دان نام‌آشنای قرن بیستم با ارائهٔ «نظریه نسبیّت»[۴] راه را برای خروج فیزیکی از حصار زمان که پیش از او در حد یک تخیل تصور می‌شد باز کرد. وی فضا را پیوستاری می‌داند که اجرام آسمانی و کرات به نسبت جرمگین بودن و چگالی‌شان آن را دچار خمیدگی و انحنا می‌کنند. (رک: هاوکینگ، ۱۳۸۶: ۵۷ـ۵۹). برای تقریب این مسئله به ذهن مثال مشهوری وجود دارد و آن این است که فضا را به پارچه‌ای تشبیه می‌کنند که گوی‌های مختلفی با اجرام متفاوت روی آن قرار گرفته‌اند. بدیهی است که میزان خمیدگی و انحنای پارچه به جرم گوی‌ها بستگی دارد؛ یعنی هرچه جرم آن‌ها سنگین‌تر باشد انحنای پارچه در آن محل بیشتر است. ازاین‌رو فضا در نزدیکی اجرام جرمگین، خمیده‌تر است. به همین دلیل سرعت اشیا در پیرامون آن‌ها تشدید می‌شود و این به جهت شتاب ثقل شدید آن‌هاست، پس سرعت زمان در این‌گونه فضاها کندتر است؛ زیرا مقدار زمان با میزان سرعت نسبت معکوس دارد. این بدان معناست که اگر شخصی یا شیئی در آن فضا – زمان (Spacetime) قرار گیرد و پس از گذشت ده سال به فضا – زمان زمین برگردد ممکن است بر ساکنان زمین صد سال گذشته باشد. این تفاوت نسبت زمانی به تفاوت سرعت در این دو فضا بستگی دارد. به این پدیده اصطلاحاً «اتّساع زمان» گویند (ریندلر، ۱۳۷۵: ۵۳ – ۵۵). نظریه نسبیّت انیشتین بر دو اصل علمی پیش از او استوار است، یکی قانون «بقای ماده و انرژی» و دیگری «هندسهٔ

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-11]

نااقلیدسیِ» ریمان و لوباچفسکی (رک: ریندلر، ۱۳۷۵: ۱۳۴-۱۳۹، انیشتین؛ ۱۳۵۴: ۶-۸). انیشتین ماده را نوعی انرژی متراکم دانسته و زمان را بعد چهارم عالم معرفی می‌کند و برپایهٔ هندسهٔ نااقلیدسی، فضا را دارای انحنا و خمیدگی در نظر می‌گیرد. وی ماده و انرژی را قابل تبدیل به یکدیگر می‌داند و بنابر نظریهٔ او در سرعت‌های بالا تمامی مؤلفه‌های فیزیکی یعنی جرم، سرعت، شتاب و زمان دستخوش تغییر نسبت می‌شوند (انیشتین، ۱۳۵۲: ۶۸- ۷۱).

براساس نظریه نسبیّت اگر جسمی با سرعت نور حرکت کند زمان برایش متوقف می‌شود، طول آن به صفر می‌رسد و جرمش بی‌نهایت می‌شود. این نظریه حتی بازگشت به زمان گذشته را در سرعت‌های فراتر از سرعت نور درخور امکان می‌داند.

اما چگونگی عبور از زمان یکی از مسائل کلان فیزیک مدرن به‌شمار می‌رود و برای آن سه راه عمده بر شمرده‌اند که عبارتند از عبور از طریق:

- سیاه‌چاله‌ها
- کرم‌چاله‌ها
- ریسمان‌های کیهانی (Cosmic String) (هاوکینگ، ۱۳۸۶: ۲۰۲).

سیاه‌چاله‌ها اجرامی دوّار، دارای جرم فوق‌العاده زیاد و حجم کم هستند که خمیدگی فضای پیرامون آن‌ها بسیار زیاد است، به‌طوری‌که شتاب ثقل آن‌ها حتی اجازهٔ عبور نور را از کنارشان نمی‌دهد. به‌عبارتی حتی نور هم دچار مکش گرانشی شدید آن‌ها شده و در درون آن‌ها محو می‌شود (فرشاد، ۱۳۸۰: ۲۷۴- ۲۷۵). بدیهی است که اجرام غیر از نور نیز در صورتی که در حوزهٔ گرانشی آن‌ها قرار گیرند در گرداب ثقل آن‌ها سقوط کرده و تبدیل به ذرات اولیه می‌شوند. سیاه‌چاله‌ها بنابر همین ویژگی شگفت‌انگیز - یعنی جرم بسیار زیاد - می‌توانند دو عالم موازی با یکدیگر که میلیاردها سال نوری از همدیگر فاصله دارند را به فاصلهٔ زمانی اندکی به همدیگر متصل کنند (رک: هاوکینگ، ۱۳۷۵: ۱۱۸-۱۱۹، ریندلر، ۱۳۷۵: ۱۹۰-۱۹۱). یعنی آن‌ها به‌دلیل جرم بسیار زیادشان مانند گوی سنگینی عمل می‌کنند که روی بادکنک بزرگی قرار گرفته و دو لایهٔ بالا و پایین آن را به همدیگر فشرده است.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-11]

دو روش دیگر نیز تقریباً بر همین ویژگی استوارند و امید می‌رود از طریق آن‌ها بتوان فاصلهٔ کیهانی فوق تصور دو عالم را با استفاده از انحنا دادن فوق‌العاده به فضا کوتاه کرد (رک: هاوکینگ، ۱۳۸۵: ۲۰۲– ۲۰۸).

ناگفته پیداست که قرار گرفتن انسان در این شرایطِ شگفت‌آور رؤیایی است که تحقق آن به دشواری قابل تصور است، اما به‌هرروی چنین اتفاقی از دایرهٔ امکان خارج نیست. به همین دلیل در ادامه به ترسیم فضایی مجازی و فرضی خواهیم پرداخت که انسان مسافر زمان در آن قرار گرفته است.

در سرعت‌های بالا به‌دلیل تغییر نسبت مؤلفه‌های فیزیکی حواس انسان دستخوش تغییرات بنیادین می‌شوند؛ به‌عنوان مثال چشم قادر به تشخیص جزئیات اشیا نبوده و ابعاد آن‌ها برای وی منقبض‌تر به نظر می‌رسند. همچنین گوش اصوات را به‌صورت نامفهوم دریافت می‌کند و با بالا رفتن سرعت این پدیده تا جایی ادامه می‌یابد که حواس انسان کاملاً مختل و مغشوش می‌شوند. بنابراین «آستانهٔ فروپاشی حواس» در محدودهٔ خاصی از سرعت قابل پیش‌بینی است. ازاین‌رو در چنین سرعت‌هایی برای ادراک فضای مورد نظر حواس گسترده‌تر و قوی‌تری مورد نیاز است. به‌عبارتی درک زمان اتّساع یافته نیازمند حواس اتّساع یافته است؛ زیرا همان‌گونه که گفتیم در چنین حالتی تمام مؤلفه‌های فیزیکی دستخوش تغییر می‌شوند. ازاین‌رو ادراک آن‌ها با حواس معمولی امکان‌پذیر نیست. ازطرفی مغز انسان نیز قادر به پردازش اطلاعات دریافتی از حواس نخواهد بود؛ زیرا سرعت اطلاعاتِ مأخوذ از حواس چنان بالاست که مغز فرصت تشخیص، تفکیک و پردازش آن‌ها را ندارد و در حوزهٔ خاصی از سرعت نمی‌تواند بین اطلاعات دیداری و شنیداری تمییز قائل شود و ادراک وی از این اطلاعات ادارکی مبهم و رو به بساطت است.

بنابراین در فضای فرضی مذکور حواس اتّساع یافته اقتضای مغزی بسیط و بسیار قوی را دارند که حاصل آن اتّساع بالضروه آگاهی انسان است. ازاین‌رو می‌توان تصور کرد که در سرعت‌های فرانوری به‌دلیل تبدیل جسم به انرژی مرز بین حواس از بین می‌رود؛ زیرا حواس به فراخور ترکیبی که در جسم راه یافته در بدن منتشر شده و در جهت ادراک شیء همدیگر را تکمیل می‌کنند، اما تحت شرایط مفروض مرز بین حواس از بین رفته و حواس با یکدیگر «تداخل» پیدا می‌کنند و در

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-11]

سرعت خاصی «آستانهٔ اتحاد حواس» و تبدیل آن‌ها به یک «حس مشترک» قابل تصور است و می‌توان گفت که در آن شرایط فرآیندی متشکل از چهار تغییر عمده شکل می‌گیرد:

- اتّساع حواس
- تداخل حواس
- اتحاد حواس
- اتّساع آگاهی

که البته اتّساع آگاهی نتیجهٔ سه فرآیند پیش از خود یعنی اتّساع، تداخل و اتحاد حواس است. بنابراین اگر کسی بخواهد از زمان عبور کند بایستی مسلح به چنین حواسی باشد؛ زیرا هر شیئی در هر فضایی با مختصات آن فضا تطبیق می‌یابد.

گذر از زمان از نگاه مولانا

مولانا در *مثنوی* اجمالاً دو روش را برای عبور از زمان تصویر می‌کند: عبور دفعی از زمان؛ عبور تدریجی از زمان.

عبور دفعی از زمان از نگاه مولانا

عبور دفعی از زمان از نگاه مولانا به طرز بسیار شگفت‌آوری با دیدگاه‌های فیزیک مدرن مطابقت دارد. گفتار وی بی‌هیچ تأویل و تغییری و بدون هیچ‌گونه گمانه‌زنی و تسامحی با روش فیزیک‌دانان امروزی همخوانی دارد و با قراین متعددی که در پی خواهد آمد شبههٔ تأویل از آن زدوده می‌شود. وی در ضمن ابیاتی در دفتر ششم عبور از حصار زمان را از طریق حفره‌ها و چاله‌هایی که در آسمان برین وجود دارند تحت شرایط خاصی ممکن می‌داند:

لَیس لِلجنِّ و لا للإنسِ أن — یَنفُذوُا مِن حَبسِ أقطارِ الزَّمَن
لا نفوذ الاّ بِسلطانِ الهُدی — مِن تَجاویفِ السّماواتِ العُلی
لا هُدی الاّ بسلطانٍ یَقی — مِن حراسِ الشُهْبِ روحَ المُتَّقی
هیچ‌کس را تا نگردد او فنا — نیست ره در بارگاه کبریا
چیست معراج فلک؟ این نیستی — عاشقان را مذهب و دین نیستی

(مثنوی، دفتر ششم، بیت‌های ۲۲۹ تا ۲۳۳)

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-11]

پیش از تحلیل ابیات مذکور و برای زدودن شبهۀ تأویل، ترجمۀ واژه به واژه آن‌ها ضروری می‌نماید.

۱ـ هیچ‌یک از جن و انس نمی‌توانند از زندان حوزه‌های زمان عبور کنند.

۲ـ نفوذ و عبور جز به‌وسیلۀ یک نیروی هدایتگر و از طریق «گودال‌های» آسمان‌های برین ممکن نیست.

۳ـ هدایت جز از طریق نیرویی که روح شخص پرهیزگار را از شهاب سنگ‌های نگهبان حفظ می‌کند میسر نیست.

۴ـ تا کسی فانی نگردد به بارگاه کبریا راهی ندارد.

۵ـ عروج آسمانی چیست؟ [عروج آسمانی] نیستی است و مذهب و دین عاشقان نیستی است.

در ابیات فوق چند عبارت و کلمۀ کلیدی وجود دارد که بایستی مورد کاوش دقیق قرار گیرند، نخست اینکه مولانا از نسبی بودن ماهیت زمان آگاه بوده زیرا زمان را دارای حوزه‌ها و «اقطار» مختلف می‌داند. دیگر اینکه عبور از این حوزه‌ها را تحت هدایت نیرویی بسیار قوی و قاهر ممکن می‌داند، چرا که با توجه به قانون نسبیّت هرگاه سرعت حرکت جسم به سرعت نور نزدیک شود جرم آن بینهایت شده و هیچ نیروی فیزیکی قادر به جابه‌جایی آن نخواهد بود. بنابراین بایستی از نیرویی خاص مدد گرفت که مولانا از آن به «سلطان» یاد کرده است. کلمه‌ای که در زبان عربی به معنای «اَبَرنیرو» است، ضمن اینکه اگر این نیرو کور و بی‌هدف باشد در گرداب وحشتناک سیاه‌چاله‌ها راه به جایی نمی‌برد. کلیدی‌ترین واژه‌ای که در ابیات فوق دیده می‌شود واژۀ «تجاویف» جمع کلمۀ «تجویف» به معنای گودال و حفره است (آذرنوش، ۱۳۸۵: ۱۰۲). واژه‌ای که زاویۀ تردید را بسته و ما را به یقین سوق می‌دهد، به‌ویژه اینکه به‌وسیلۀ فعل «یَنفُذُوا» از ریشۀ «نَفَذَ» و مصدر «نُفُوذ» پیشتیبانی می‌شود، فعلی که بر نفوذ به درون منفذی دلالت کرده و مولانا برای توصیف رخنه در این تجاویف از آن استفاده کرده است.

امّا نقطۀ عطف کلام مولانا که سررشتۀ اصلی بحث ماست ترسیم مختصات ذهنی - روانی کسی است که در آستانۀ عبور از این تجاویف قرار گرفته است. شخصی که مولانا وی را «مُتَّقی» نامیده، یعنی کسی که از انضباط ذهنی - روانی خاصی برخوردار است. وی در بیت بعدی این

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-11]

انضباط ذهنی - روانی را مرادف «فنا» یا «بی‌هشی» دانسته و آن را شرط عروج و رخنه در آسمان معرفی کرده است. بنابراین عبور دفعی از حصار زمان از عهدهٔ علم فیزیک خارج دانسته شده و منوط به تحقق پیش‌شرطی است که «نیستی» یا «بی‌هشی» نام دارد. به‌عبارتی عبور دفعی از زمان نیازمند ممارست روحی دقیقی است که در دامنهٔ عبور تدریجی از زمان حاصل می‌شود، یعنی تمرین «نیستی» یا «بی‌هشی».

در *مثنوی* قراینی وجود دارد که نشان می‌دهد مولانا با نسبیت زمان و لزوم تبدیل جسم به انرژی برای گذر از زمان آشنایی داشته است. ازاین‌رو در ادامه به ذکر ابیاتی خواهیم پرداخت که ادعای فوق را پوشش می‌دهند:

پیش ما صد سال و یک ساعت یکی است — که دراز و کوته از ما مُنفکی است
آن دراز و کوتهی در جسم‌هاست — آن دراز و کوته اندر جان کجاست
سیصد و نه سال آن اصحاب کهف — پیششان یک روز بی‌اندوه و لَهف

(مثنوی، دفتر سوم، بیت‌های ۲۹۳۸ – ۲۹۴۰)

گرچه زاهد را بود روزی شگرف — کی بود یک روز او خمسین الف[۵]
قدر هر روزی ز عمر مرد کار — باشد از سالِ جهان پنجَه هزار

(مثنوی، دفتر پنجم، بیت‌های ۲۱۸۱ و ۲۱۸۲)

در ابیات اخیر تفاوت نسبت اتّساعِ زمانیِ ذهنِ شخصِ عارف نسبت به فرد زاهد، یک به پنجاه هزار سال توصیف شده است؛ یعنی زمان حالِ عارف پنجاه‌هزار بار گسترده‌تر از زمان حال زاهد است.

وی همچنین با لزوم تبدیل جسم به انرژی آشنایی داشته و می‌گوید فاصله‌ها برای جسم پس از تبدیل شدن به انرژی از بین می‌روند، زیرا در آستانهٔ تبدیل جسم به انرژی یعنی در سرعت نور ابعاد جسم به صفر رسیده و قابلیت انضمام زمان را از دست می‌دهند. به بیانی دیگر، زمان برای شیء متوقف می‌شود و بدیهی است که نبود زمان مشروط به نبود مکان است.

این دراز و کوتهی مر جسم راست — چه دراز و کوته آنجا که خداست؟
چون خدا مر جسم را تبدیل کرد — رفتنش بی‌فرسخ و بی‌میل کرد

(مثنوی، دفتر چهارم، بیت‌های ۵۳۳ و ۵۳۴)

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-11]

حدّ جسمت یک دو گز خود بیش نیست جان تو تا آسمان جولان کُنی است
تا به بغداد و سمرقند ای هُمام روح را اندر تصور نیم‌گام
(مثنوی، دفتر چهارم، بیت‌های ۱۸۸۱ و ۱۸۸۲)

لامکانی که در او نور خداست ماضی و مستقبل و حال از کجاست
ماضی و مستقبلش نسبت به توست هر دو یک چیزند پنداری که دو ست
(مثنوی، دفتر سوم، بیت‌های ۱۱۵۱ و ۱۱۵۲)

پس «لامکان» یا (NONE SPACE) عالمی است که حال و گذشته و آینده در آن یکسان‌اند. به‌عبارتی زمان در آن متوقف است، زیرا اوصاف بلندی و کوتاهی و ابعاد جسمانی در آن وجود ندارد. این کیفیت بی‌زمانی و بی‌مکانی را مولانا «عدم» می‌نامد:

ای فناتان نیست کرده زیر پوست باز گردید از عدم ز آواز دوست
(مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۴۴)

عبور تدریجی از زمان از نگاه مولانا

گفتیم که در صورت رسیدن سرعت شیء به سرعت نور زمان برای او متوقف شده و اعتبارات آینده و گذشته برایش از بین می‌رود. حال اگر انسانی را در این شرایط فرض کنیم ضرورتاً فاقد هویت زمانی یا «خود» خواهد شد و میلی به خرق پرده‌های زمان برای ترمیم و رخنه‌پوشی هویت ناقص زمانی خود ندارد. به بیانی دیگر، وی اصلاً هویت زمانی ندارد تا به آن بپردازد. ازاین‌رو اتّساع کامل زمان سبب «بی‌هشی» یا تخریب هویت زمانی شخص می‌شود. اما همان‌گونه که گفتیم قرار گرفتن در چنین شرایطی مستلزم آمادگی و استعداد پیشین شخص است و عدم آمادگی ذهنی - روانی وی منجر به فشارهای فوق تصور و اختلالات بسیار شدید روحی - روانی خواهد شد. بنابراین لزوم انجام مراقبه‌های فکری پیشین برای تجربه کردن این شرایط بدیهی به نظر می‌رسد.

اگر شخص بر زمان حال تمرکز کرده و از پرسه زدن اندیشه‌اش در گذشته و آینده جلوگیری کند به‌تدریج هویت زمانی‌اش از بین رفته و حواس او اشتداد می‌یابند پدیده‌ای که باعث اتّساع آگاهی او و احاطهٔ بیشترش بر زمان می‌شود. به‌عبارتی زمان برای او کم‌کم تا مرز توقف کامل اتّساع می‌یابد.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-11]

بنابراین تمرکز انسان باعث انبساط آگاهی اوست؛ یعنی هرچه تمرکز شخص بیشتر باشد آگاهی او گسترده‌تر و قدرت تمییزش بالاتر است. در اینجا با ذکر مثالی که از پشتوانهٔ تجربی برخوردار است به پوشش این نظریه می‌پردازیم.

در حیوانات به دلیل نداشتن هویت زمانی یا به دلیل هویت زمانی نافربه – به‌رغم خرد کمتر نسبت به انسان- حواس اشتداد یافته یا گسترده‌تری دیده می‌شود که حاصل آن اتّساع بیشتر زمان برای آن‌ها نسبت به انسان است. به همین دلیل آن‌ها یا حداقل برخی از آن‌ها از زمان حال گسترده‌تری نسبت به انسان برخوردارند. ازاین‌رو، از برخی حوادث نیامده مانند زلزله، سیل و... آگاهی می‌یابند و حتی برخی از آن‌ها طیف‌های وسیع‌تری از رنگ‌ها و انوار را حس می‌کنند. به عبارت روشن‌تر آن‌ها به دلیل عدم برخورداری از «خود» یا هویت زمانی و مراجعات ذهنی کمتر به آینده و گذشته، دارای تمرکز بیشتر، حواس قوی‌تر و آگاهی بیشتر از آینده‌اند.

مولانا در ابیاتی که در پی می‌آید تنگی فهم عوام یا انقباض آگاهی آن‌ها را حاصل تکثیر ذهنی آن‌ها بر آرزوها و دلبستگی به مال و ثروت یا «طِمّ و رِم» دانسته و در تشبیهی زیبا عقل را مانند «زرّی» می‌داند که در صورت پرداختن به آرزوها و «طِمّ و رِم» صورت براده‌ای را پیدا کرده که از ارزش چندانی برخوردار نیست و درمقابل گوشزد می‌کند که تمرکز و جمعیت خاطر آگاهی انسان را انبساط می‌دهد:

در خور عقل عوامّ این گفته شد — از سخن باقیّ آن بنهفته شد
زرّ عقلت ریزه است ای متّهم — بر قُراضه مُهر سکّه چون نهم
عقل تو قسمت شده بر صد مُهِم — بر هزاران آرزو و طِمّ و رِم...
...جمع کن خود را جماعت رحمت است — تا توانم با تو گفتن آنچه هست
ز آنکه گفتن از برای باوری است — جان شرک از باوریّ حق بری است

(مثنوی، دفتر چهارم، بیت‌های ۳۲۸۵ و بعد)

بنابراین از نگاه مولانا تکثر ذهنی غفلت‌زاست و وحدت حواس اتّساع آگاهی را در پی دارد. وی علت مراجعات ذهنی و تقسیم شدن ذهن در زمان را دلبستگی به آرزوها می‌داند. ازاین‌روی برای تمرکز بر زمان حال رقیق کردن و کاهش دامنهٔ آرزوها ضروری به نظر می‌رسد. در ابیاتی که در پی می‌آید عروج از عالم مادی تدریجی و آرام توصیف شده و ضمن آنکه شرط این عروج

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-11]

«نیستی» یا «بی‌هشی» قلمداد شده، بر تدریجی و زمانمند بودن آن نیز تأکید شده است. بنابراین تمرین «بی‌هشی» فرآیندی است که زمان وابسته ذهن را از جنین «خودی» تا رسیدن به بلوغ فکری یا «نُهی» پوشش می‌دهد و در پرتو آن نسبتِ فرد شاخص به زمان تغییر می‌کند. یعنی براثر ممارست‌های فکری و مراقبه‌های ذهنی به‌تدریج حواس وی انبساط یافته و آگاهی او اشتداد می‌یابد، در نتیجه احاطهٔ او بر زمان بیشتر می‌شود. بنابراین اشتداد حواس با نسبتِ شخص به زمان رابطهٔ مستقیم دارد، آنچنان‌که می‌توان ادعا کرد که اگر انسان‌ها بر کره‌ای دیگر با فضا- زمانی متفاوت زندگی می‌کردند حواسشان با سرعت گذشت زمان در آن فضا سازگاری می‌یافت. همین طور می‌توان ادعا کرد که گسترهٔ حال برای افراد مختلف متفاوت است، اما به‌دلیل شرایط نسبتاً یکسان زمانی و فکری میزان این تفاوت بسیار ناچیز و نامحسوس است. ازاین‌رو می‌توان گفت که هیچ دو فردی به‌طور هم‌زمان یک واقعه را رؤیت نمی‌کنند یا یک صوت را هم‌زمان نمی‌شنوند؛ زیرا بی‌شک میزان تمرکز حواس آن‌ها و خمیدگی فضای اطرافشان با یکدیگر متفاوت است. بنابراین می‌توان افرادی را تصور کرد که زمان حالشان آیندهٔ دیگران را پوشش می‌دهد.

در صف معراجیان گر بیستی چون بُراقت برکشاند نیستی
نه چو معراج زمینی تا قمر بلکه چون معراج کلکی تا شکر
نه چو معراج بخاری تا سما بل چو معراج جنینی تا نُهی
خوش بُراقی گشت خنگ نیستی سوی هستی آردت گر بیستی

(مثنوی، دفتر چهارم، بیت‌های ۵۵۱ – ۵۵۴)

مولانا کیفیت حواس را به فراخور شرایط محیطی و احتیاج موجودات یا به زبانی دیگر به اقتضای زمان – مکان و آگاهی آن‌ها متغیر می‌داند:

نفس موشی نیست الاّ لقمه رند قدر حاجت موش را عقلی دهند
زانکه بی‌حاجت خداوند عزیز می‌نبخشد هیچ‌کس را هیچ‌چیز...
...چشم ننهادست حق در کور موش زآنکه حاجت نیست چشمش بهر نوش

(مثنوی، دفتر دوم، بیت‌های ۳۲۸۱ – ۳۲۸۲ و ۳۲۹۳)

بنابراین از نگاه وی بین مرتبهٔ نفس و کیفیت حواس ملازمهٔ مستقیم برقرار است. هرچه نفس از مرتبهٔ بدوی خود به مراحل بالاتر ارتقا یابد حواس او نیز درگیر این تحول شده و با شرایط نفسانی

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-11]

جدید انطباق می‌یابند، اما حواس انسان دارای ظرفیت‌های محدودی بوده و اتّساع آن‌ها تا حد خاصی امکان‌پذیر است، به‌عنوان مثال گوش بازهٔ خاصی از فرکانس‌های صوتی را می‌تواند دریافت و یا تحمل کند و اصوات خارج از این محدوده یا در حیطهٔ شنوایی او قرار نمی‌گیرند و یا به گوش آسیب می‌رسانند. بنابراین حواس فیزیکی نمی‌توانند پابه‌پای اتّساع نفس گستردگی یابند و در آستانهٔ خاصی کارکرد خود را از دست می‌دهند. اینجاست که بایستی حواسی از نوع دیگر در انسان تعریف شود که دارای ظرفیت‌هایی به مراتب گسترده‌تر از حواس طبیعی او باشند. شخص «بی‌هش» به دلیل اتّساع نفس از مرحلهٔ هشیاری به بی‌هشی یا ارتقا از هویت زمانی به هویت غیر زمانی دارای حواس ویژه‌ای است که قادرند مُدَرکات غیر زمانی او را پوشش دهند.

مولانا در *مثنوی* بی‌هشی را حالتی بین خواب و مرگ تعریف می‌کند و با استناد به دو حدیث معروف یعنی «مُوتُوا قَبل أن تَموُتوا» و «اَلنّومُ أخُ المَوت» درصدد توجیه حواس غیر زمانی در انسان برمی‌آید. وی معتقد است که در این سه حوزه یعنی خواب، مرگ و بی‌هشی شخص از حواس خاصی برخوردار بوده که بی‌نیاز از آلت جسمانی عمل می‌کنند؛ یعنی همان‌گونه که شخص در حالت خواب بدون چشم می‌بیند و یا بدون گوش می‌شنود در حالت مرگ و بی‌هشی نیز فرآیند شنیدن یا دیدن بدون گوش و چشم انجام می‌پذیرد:

علّت دیدن مدان پیه ای پسر ورنه خواب اندر ندیدی کس صُوَر

(مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۴۰۲)

علّت خویشاوندی مرگ، بی‌هشی و خواب به مؤلفهٔ «زمان» در این سه حوزه برمی‌گردد، مؤلفه‌ای که در هر سه حوزه متّسع‌تر از حوزهٔ بیداری است. شخص در حالت بی‌هشی به‌دلیل فراغت از افکار آینده و گذشته و نداشتن هم و غم‌های معمول زندگی و عدم پرش‌های فکری، حالتی شبیه به شخص «خفته» دارد؛ زیرا شخص در طول مدت خواب به‌دلیل فراغت نسبی از افکار روزانه و عدم پردازش اطلاعات ذهنیِ مربوط به بدن در فضایی با زمانی گسترده‌تر به‌سر برده و قادر است حوادثی از آینده را رؤیت کند، هرچند گستردگی زمانی ذهن او تحت‌تأثیر عوامل متعددی چون عمق خواب، فراغت از دردها و پیام‌های جسمانی و میزان زمان‌اندیشی وی به هنگام بیداری قرار خواهد گرفت. به‌عنوان مثال شخصی که در آستانهٔ خواب قرار دارد به‌دلیل تداخل حوزه‌های

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-11]

خواب و بیداری بیش از کسی که در خواب عمیق فرو رفته است در معرض افکار زمان وابسته قرار می‌گیرد و زمان برای وی منقبض‌تر خواهد بود.

عامل دیگری که در این سه حوزه با دامنه‌های متفاوت وجود دارد «عضو وابسته» نبودن حواس در آن‌هاست. شنیدن اصوات و دیدن تصاویر در عالم خواب بدون گوش و چشم فیزیکی صورت می‌پذیرد. مولانا تأکید می‌ورزد که علت دیدن چشم و علت شنیدن گوش نیست بلکه این‌ها تنها حسگرهای انسان و واسطهٔ حواس در عالم ماده‌اند، ازاین‌رو این عامل نیز به رابطهٔ انسان با زمان برمی‌گردد. یعنی فرآیند دیدن و شنیدن با فضا - زمانی که شخص در آن قرار دارد ملازمهٔ مستقیم دارند. به‌عبارتی حواس با شرایط مکانی- زمانی تطبیق می‌یابند. ازاین‌روی اگر فضا - زمان چهاربعدی باشد ادراک حتماً از مجرای حسگرهای جسمی صورت می‌پذیرد و اگر ابعاد فضا - زمان تغییر کند حواس نیز با شرایط جدید سازگاری خواهند یافت. بنابراین می‌توان پیش‌بینی کرد که چنانچه انسان در شرایط محیطی دیگری غیر از زمین زندگی کند حواس او با توجه به سرعت گذشت زمان در آنجا سازگار بشود و نیز می‌توان گفت هرچه سیر زمان کندتر باشد یا به‌عبارتی زمان متّسع‌تر باشد حواس مادی کارکرد کمتری خواهند داشت و در سرعت‌های پایین که زمان سریع‌تر می‌گذرد حواس فیزیکی از کارکرد بیشتری برخوردارند.

به همین دلیل حواس فیزیکی در عالم خواب نیمه‌فعال یا غیر فعال‌اند؛ زیرا شخص در فضا - زمانی شبه دوبعدی به‌سر می‌برد یعنی به‌دلیل اینکه بعد سوم یا «عمق» در خواب به صفر میل می‌کند سرعت سیر زمان بسیار کند می‌شود؛ زیرا زمان حاصل کشش شیء در بعد سوّم است یا به‌عبارتی زمان فقط می‌تواند به یک شیء حداقل سه‌بُعدی منضم شود و هرچه بعد سوم شیء تنزل یابد زمان برای او کندتر یا متّسع‌تر می‌شود. پدیده‌ای که براساس قانون نسبیّت در سرعت‌های نزدیک به سرعت نور اتفاق می‌افتد، یعنی طول شیء به صفر رسیده و زمان برای او متوقف می‌شود. بنابراین در خواب به دلیل شبه دوبعدی بودن فضا، مؤلفهٔ زمان بسیار گسترده‌تر از بیداری است و شخص می‌تواند اتفاقات بسیاری را در کسری از ثانیه مشاهده کند.

می‌بیند خواب جانت وصف حال که به بیداری نبینی بیست سال

(مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۶۳)

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-11]

به همین دلیل مولانا خواب را «برادر مرگ» معرفی می‌کند زیرا انسان پس از مرگ در یک فضای غیرمادی که طول و عرض در آن معنا ندارد قرار گرفته و زمان برای وی متوقف می‌شود:

همچنان که چشم می‌بیند به خواب — بی مه و خورشید و ماه و آفتاب
نوم ما چون شد أخُ المَوت ای فلان — زین برادر آن برادر را بدان

(مثنوی، دفتر چهارم، ۳۰۶۰ و ۳۰۶۱)

مرگِ پیش از مرگ امن است ای فَتی — این‌چنین فرمود ما را مصطفی
گفت مُوتُوا کُلُّکُم مِن قَبلِ أن — یأتیَ المَوتُ تَموُتُوا بِالفِتَن

(مثنوی، دفتر چهارم، بیت‌های ۲۲۷۱ و ۲۲۷۲)

نه چنان مرگی که در گوری روی — مرگ تبدیلی که در نوری روی

(مثنوی، دفتر ششم، بیت ۷۴۲)

پدیدارهای عالم خواب در افراد معمولی تحت‌تأثیر حوزهٔ بیداری قرار دارند. به‌عبارتی به‌دلیل دخالت «ذهن زمان‌اندیش» هر پدیده‌ای در ظرف ذهن در لباس سه‌بعدی ظاهر می‌شود؛ یعنی به دلیل خو کردن ذهن به پدیدارهای حسّی، خودِ ذهن بُعد سومی را به شیء ضمیمه کرده تا برایش قابل پذیرش و پردازش شود. به‌عبارتی تصاویر عالم خواب خود را با ظرف ذهنی شخص مطابقت می‌دهند. ازاین‌رو عالم خواب عالمی شبه دوبعدی توصیف شد. عالمی که کاملاً پیراسته از زمان نیست و مولانا به دلیل همین ویژگی آن را «أخُ المَوت» یا «برادر مرگ» معرفی می‌کند.

خواب مفرّی برای رهایی از زمان‌اندیشی و مزاحمت افکار عالم بیداری است زیرا انسان هنگام خواب به‌دلیل «درشکسته شدن کشتی حواس» وارد عالمی دارای زمان بسیار گسترده‌تر شده و از خوف و یأس و امید و دغدغه‌های روزانه فراغت می‌یابد:

می‌رهند ارواح هر شب زین قفس — فارغان نه حاکم و محکوم کس
شب ز زندان بی‌خبر زندانیان — شب ز دولت بی‌خبر سلطانیان
نه غم و اندیشهٔ سود و زیان — نه خیال این فلان و آن فلان
حال عارف این بود بی‌خواب هم — گفت ایزد هُم رُقودٌ زین مرمٌ
خفته از احوال دنیا روز و شب — چون قلم در پنجهٔ تقلیب ربّ

(مثنوی، دفتر اول، بیت‌های ۳۹۱ – ۳۹۵)

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-11]

شب شکسته کشتی فهم و حواس نه امیدی مانده نه خوف و نه یاس

(مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۲۶)

اما روی آوردن به خواب به‌معنای رهایی نسبی از این اندیشه‌هاست، زیرا

تو نتانی کز خیالی وا رهی یا بُخسبی که از آن بیرون جهی

فکر زنبور است و آن خوابِ تو آب چون شوی بیدار بازآید ذُباب

(مثنوی، دفتر پنجم، بیت‌های ۷۳۰ - ۷۳۱)

بنابراین خواب مُسکّنی مقطعی برای زمان‌اندیشی معرفی شده است؛ زیرا پس از بیداری دوباره افکار مزاحم مانند «ذُباب» و زنبور به ذهن انسان حمله‌ور می‌شوند، بنابراین تنها راه رهایی از زمان‌اندیشی، روآوردن ارادی به «بی‌هشی» یا «مرگ پیش از مرگ» است، حالتی که انسان پابه‌پای زمان حال پیش رفته و ذهن را تا حد ممکن در «حال» نگه می‌دارد. پدیده‌ای که اگر در انسان پایدار شود به‌تدریج «نفس بدوی» وی تبدیل به «نفس مطمئنه» شده یا از مرتبهٔ زمانی به هویت فرازمانی ارتقا می‌یابد و در سایهٔ آن به آرامش و سکونی وصف‌ناشدنی می‌رسد، حالتی که درتقابل مستقیم با نفس هشیار یا «امّاره» قرار داشته و هرگونه زمان‌اندیشی پیکرهٔ لطیف آن را می‌خراشد.

روی نفس مطمئنه در جسد زخمِ ناخن‌های فکرت می‌کشد

(مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۷)

مولانا شرط بروز حواس باطنی را تعطیلی حواس ظاهری می‌داند؛ یعنی همان‌گونه که هنگام خواب حواس ظاهری و فیزیکی به طور غیرارادی نیمه‌فعال یا غیرفعال می‌شوند و در پی آن حواس دیگری جایگزین شده که بی‌نیاز از عضو عمل می‌کنند، انسان در بیداری نیز می‌تواند با ممارست و تمرین‌های ذهنی خود را در شرایطی قرار دهد که حواس ظاهری وی به مرز تعطیلی رسیده تا حواس باطنی‌اش که در کمون و قوه قرار دارند به بروز و فعلیت نزدیک شوند. یعنی شرط بروز حواس باطنی کنترل و تعطیلی ارادی حواس ظاهری است. چیزی که در خواب برای انسان اتفاق می‌افتد. بنابراین شخص با دوری از زمان‌اندیشی و کنترل ذهن از پرش‌های فکری می‌تواند خود را در شرایطی شبیه به شرایط خواب قرار داده و حواس باطنی خود را فعال کرده و به دامنهٔ بیداری بکشد.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-11]

پنبه اندر گوش حسّ دون کنید بند حسّ از چشم خود بیرون کنید
پنبهٔ آن گوش سِرّ گوشِ سَر است تا نگردد این کر، آن باطن کر است
بی‌حسّ و بی‌گوش و بی‌فکرت شوید تا خطاب إرجِعی را بشنوید
تا به گفت‌وگوی بیداری دری تو ز گفت خواب بویی کی بری

(مثنوی، دفتر اول، بیت‌های ۵۷۰ – ۵۷۳)

نتیجهٔ کنترل حواس ظاهری در ابیات زیر چنین بیان شده است:

پس حواسّ چیره محکوم تو شد چون خرد سالار و مخدوم تو شد
حسّ را بی‌خواب خواب اندر کند تا که غیبی‌ها ز جان سر بر زند
هم به بیداری ببینی خواب‌ها هم ز گردون برگشاید باب‌ها

(مثنوی، دفتر سوم، بیت‌های ۱۸۳۳ – ۱۸۳۵)

نتیجهٔ مباحث گذشته را می‌توان در سه بیت زیر خلاصه کرد:

فکرت از ماضی و مستقبل بود چون ازاین دو رست مشکل حل شود

(مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۷۸)

روی نفس مطمئنه در جسد زخمِ ناخن‌های فکرت می‌کشد

(مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۷)

بی‌حس و بی‌گوش و بی فکرت شوید تا خطاب إرجِعی را بشنوید

(مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۷۲)

یعنی «فکرت» یا تفکر زمان‌اندیش محصول روی آوردن ذهن به آینده و گذشته بوده و مشکلات ذهنی از آن ناشی می‌شوند. پدیده‌ای که «زخم ناخن‌های» آن پیکرهٔ نفس مطمئنه یا فرازمانی را خراشیده و طمأنینهٔ فکری را از انسان سلب می‌کند. بنابراین برای شنیدن خطاب «إرجِعی» که مخاطبانش صاحبان نفوس مطمئنه‌اند بایستی «بی‌حس و بی‌گوش و بی‌فکرت» شد.

دلیل بروز حواس باطنی پس از مرگ نیز انهدام قهری حواس فیزیکی است. یعنی در هر دو حوزهٔ «خواب» و «مرگ» حواس باطنی به‌دلیل تعطیلی غیرارادی حواس ظاهری بروز پیدا می‌کنند؛ زیرا انسان وارد عرصهٔ زمانی متفاوتی شده و برای تطبیق خود با شرایط جدید حواس پنهانش را بروز می‌دهد.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-11]

چون که کشته گردد این جسم گران زنده گردد هستی اسرار دان
جان او بیند بهشت و نار را باز داند جملهٔ اسرار را
(مثنوی، دفتر دوّم، بیت‌های ۱۴۴۵– ۱۴۴۶)

حرص دنیا رفت و چشمش تیز شد چشم او روشن‌گهِ خون‌ریز شد
(مثنوی، دفتر سوّم، بیت ۱۲۰)

پیش از این اشاره شد که مولانا عالمی را تصویر می‌کند که عاری از زمان بوده و آینده و حال و گذشته در آن یکسانند و طول و عرض و ابعاد جسمانی در آن معنا ندارد. به‌عبارتی عالمی بدون زمان و مکان که وی آن را «لامکان» یا «عدم» می‌نامد:

لامکانی که در او نور خداست ماضی و مستقبل و حال از کجاست
ماضی و مستقبلش نسبت به توست هر دو یک چیزند پنداری که دو ست
(مثنوی، دفتر سوم، بیت‌های ۱۱۵۱ – ۱۱۵۲)

این دراز و کوتهی مرجسم راست چه دراز و کوته آنجا که خداست؟
(مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۵۳۳)

در اینجا به فراخور موضوع و برای تطبیق کلام مولانا با بحث خود این عالم را عالم «پسامکان» می‌نامیم، عالمی که زمان در گسترده‌ترین حالت ممکن در آن تعریف می‌شود، به بیانی دیگر به دلیل عدم وجود بُعد سوم، زمان در آن سیر ندارد زیرا زمان فقط می‌تواند به یک فضای سه‌بعدی منضم شود.

مولانا درک اشیا این فضا را به فراخور اتّساع حداکثری زمان، منوط به داشتن حواسی متفاوت از حواس ظاهری می‌داند. حواسی که در حالت بیداری در کمون و قوه قرار داشته و وی آن‌ها را «حواس باطنی» می‌نامد. شرط فعلیت آن‌ها مسدود شدن حواس ظاهری در دامنهٔ «مرگ پیش از مرگ» یا «بی‌هشی» است.

پنج حسّی هست جز این پنج حس آن چو زرّ سرخ این حس‌ها چو مس
(مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۹)

چون بِمُردم از حواسّ بوالبشر حق مرا شد سمع و ادراک و بصر
(مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۱۳۸)

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-11]

«حواس باطنی» که مولود «اتّساع نفس» یا تبدیل نفس دانسته شدند با حواس ظاهری تفاوت‌هایی بنیادین دارند که در ادامه به بررسی تفصیلی آن‌ها از دیدگاه مولانا خواهیم پرداخت. تفاوت‌های ذکر شده در *مثنوی* از دو زاویه بررسی می‌شوند: یکی از جهت نسبت این دو دسته حواس به یکدیگر و دیگر از جهت کیفیت آن‌ها در مقایسه با همدیگر.

۱ـ مولانا حواس ظاهری را کاملاً مستقل از یکدیگر می‌داند. به‌عنوان مثال حوزهٔ شنوایی را کاملاً مجزا از حوزهٔ بینایی می‌داند.

چشم بستی گوش می‌آری به پیش تا نمایی زلف و رخسارهٔ بُتیش
گوش گوید من به صورت نگروم صورت ار بانگی زند من بشنوم
(مثنوی، دفتر چهارم، بیت‌های ۲۳۸۷ و ۲۳۸۸)

نور آن خانه چو بی این هم به پاست پس چراغ حسّ هر خانه جداست
(مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۴۵۴)

درمقابل حواس باطنی حوزه‌های متداخلی دارند؛ یعنی در صورت «بی‌هشی» یا «مرگ» چشم و گوش می‌توانند به جای یکدیگر انجام وظیفه کنند:

پس بدانی چونکه رستی از بدن گوش و بینی چشم می‌داند[۷] شدن
راست گفته است آن شه شیرین‌زبان چشم گردد مُو به مُوی عارفان
(مثنوی، دفتر چهارم، بیت‌های ۲۳۹۹ – ۲۴۰۰)

۲ـ حواس باطنی می‌توانند وظایف حواس ظاهری را پوشش دهند؛ زیرا از گستردگی بیشتری برخوردارند. به بیانی دیگر حواس باطنی اعم از حواس ظاهری‌اند و درمقابل حواس ظاهری قادر به ادراک پدیدارهای ارائه شده به حواس باطنی نیستند.

مَر دلم را پنج حسّ دیگر است حسّ دل را هر دو عالم منظر است
(مثنوی، دفتر دوّم، بیت ۳۵۶۳)

۳ـ بیشتر تفاوت این دو دسته حواس از جهت کیفی است. حواس ظاهری از دید مولانا نسبت به حواس باطنی شکننده‌ترند؛ یعنی آستانهٔ تحمل آن‌ها بسیار پایین است به همین خاطر توانایی ادراک پدیدارهای فرامادی را ندارند.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-11]

مصطفی می‌گفت پیش جبرئیل / که چنان‌که صورت توست ای خلیل
مر مرا بنما تو محسوس، آشکار / تا ببینم مر تو را نظّاره‌وار
گفت نتوانی و طاقت نبودت / حس ضعیف است و تُنُک، سخت آیدت
گفت بنما تا ببیند این جسد / تا چه حد حس نازک است و بی مدد

(مثنوی، دفتر چهارم، بیت‌های ۳۷۵۴ – ۳۷۵۷)

۴ـ وی حواس ظاهری را «سقیم» دانسته و آن‌ها را از خطا مصون نمی‌داند.

آدمی را هست حسّ تن سقیم / لیک در باطن یکی خُلق عظیم

(مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۷۵۸)

به همین دلیل از حس باطنی «یقین» زاییده می‌شود و حس ظاهر می‌تواند موّلد «ظنّ» و گمان در انسان شود.

چشم من چون سرمه دید از ذوالجلال / خانهٔ هستی است نه خانهٔ خیال

(مثنوی، دفتر دوّم، بیت ۱۰۹)

سرمهٔ توحید از کحّالِ حال / یافته رَسته ز علّت و اعتلال

(مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۷۰۱)

۵ـ نقطهٔ عطف این تفاوت‌ها در جایی است که مولانا این دو دسته حواس را از حیث زمانی با یکدیگر مقایسه می‌کند و مدعی می‌شود که حواس باطنی فرازمانی یا «بیرونِ حین»اند. یعنی شیء را خارج از زمان ادراک می‌کنند. پس ادراک شیء توسط این دسته از حواس ادراک فوق عَرَضی یعنی ادراکی جوهری است؛ زیرا در دامنهٔ زمان فقط پدیدارهای عَرَضی فراچنگ حواس خواهند آمد و ادراک جوهر شیء در یک فضای فاقد زمان ممکن‌تر به نظر می‌رسد.

گوش ظاهر این سخن را ضبط کن / گوش جانش جاذب اسرار کُن
چشم ظاهر ضابط حلیهٔ بشر / چشم سِرّ حیران ما زَاغَ البَصَر
پای ظاهر در صف مسجد صواف / پای معنی فوق گردون در طواف
جزو جزوش را تو بشمر همچنین / این درونِ وقت و آن بیرون حین
این که در وقت است باشد تا اجل / و آن دگر یار ابد قرن ازل

(مثنوی، دفتر پنجم، بیت‌های ۳۶۰۴ – ۳۶۰۸)

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-11]

۶ـ آخرین نکته در مقایسهٔ این دو که می‌بایست در ذیل مقایسهٔ کیفی حواس باطنی و ظاهری آورده شود، قدرت حواس باطنی است که در سایهٔ اتّساع حداکثری حواس حاصل می‌شود تا جایی که صاحب این حواس- طبق گفتهٔ مولانا - حتی در روشنایی روز نیز قادر به رصد ستارگان خواهد بود و بدون مسلح شدن به «اصطرلاب» و مکمل‌های حواس ظاهر می‌تواند مشاهدات دقیق کیهانی داشته باشد؛ چرا که «چشم چون جوی» او در پرتو گستردگی زمان به دریایی ژرف و بیکران اتّساع یافته و قادر است «تجاویف» کیهانی یا سیاه‌چاله‌های آسمانی را از پس میلیون‌ها سال نوری رصد کند.

نور چشمی کاو به روز اِستاره دید آفتابی چون از او رو در کشید

(مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۷۶۷)

آن منجّم چون نباشد چشم‌تیز شرط باشد مردِ اُصطُرلاب‌ریز
تا صطُرلابی کند از بهر او تا برد از حالت خورشید بو
جان کز اُصطُرلاب جوید او صواب چه قَدَر داند ز چرخ و آفتاب
تو که ز اُصطُرلاب دیده بنگری در جهان دیدن یقین بس قاصری
تو جهان را قدر دیده دیده‌یی کو جهان؟ سَبلت چرا مالیده‌یی؟
عارفان را سرمه‌یی هست آن بجوی تا که دریا گردد این چشمِ چو جوی

(مثنوی، دفتر پنجم، بیت‌های ۱۹۰۲ -۱۹۰۷)

با توجه به تفاوت‌های مذکور می‌توان گفت که مُدرَکات حواس ظاهری به دلیل عبور از مجرای حسگرهای مادی و ظرفیت محدود این حسگرها، تنها بخشی از پدیدارهای ارائه شده به ذهن را تشکیل می‌دهند.

تو جهان را قدر دیده دیده‌یی کو جهان سَبلت چرا مالیده‌یی

(مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۹۰۶)

ضمن اینکه تفریق حواس ظاهری و انتشار آن‌ها در بدن، عامل دیگری است که کیفیت شناخت را منوط به سلامت حسگرهای مادی می‌کند یعنی اختلال در یکی از حواس ظاهری نقص در ادراک یک پدیده را در پی دارد. از طرفی خصوصیت فیزیکی پدیده‌ها نیز باعث می‌شود که انسان از محیط پیرامون دریافت ناقصی داشته باشد، زیرا پنهان بودن ابعاد درونی شیء که از حوزهٔ حواس

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-11]

انسان خارجند سطح ادراک را تنزل می‌دهد، انحنای فضا - زمان نیز باعث خروج بخشی از پدیدارها از تیررس حواس انسان می‌شود. بنابراین درمجموع می‌توان گفت که تمامی این نقص‌ها به وجود زمان در عالم ماده برمی‌گردد. عالمی چهاربعدی که زمان بعد چهارم آن را تشکیل داده و شناخت حاصل از آن تحت‌تأثیر زمان شناختی ناقص و ظنّی بوده و مشروط به «سازگاری زمانی ذهن و عین» است و تحت‌تأثیر سرعت ارائهٔ پدیدارها به ذهن نوسان می‌پذیرد.

حواس باطنی از محدودیت‌های ذکر شده مبرّا هستند چرا که شیء را خارج از زمان و به صورت «دفعی» و در فضایی که آن را «پسامکان» نامیدیم بر شخص پدیدار می‌کنند؛ زیرا حواس باطنی به‌رغم وظایف مجزا، به‌دلیل بساطت ذهنیِ فاعلِ شناسایی که لازمهٔ شهود پسامکان است، با یکدیگر متحد بوده و پدیدارهای اخذ شده از شیء را بدون واسطهٔ جسم دریافت می‌کنند. به‌عبارتی فرآیند تدریجی شناخت در عالم ماده که پس از دریافت اطلاعات حسّی و ترکیب و پردازش ذهنی انجام می‌شود در پسامکان به‌صورت «دفعی» و در قالب یک «حس مشترک» انجام می‌پذیرد، حسی که دست‌کم پنج پدیدار مختلف را به‌صورت «متداخل» به شخص ارائه می‌دهد. به‌عنوان مثال صدایی که شخص از شیء دریافت می‌کند می‌تواند حاوی بو، رنگ، مزه و تصویر باشد.[۸]

پس بدانی چونکه رَستی از بدن　　گوش و بینی چشم می‌داند شدن

(مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۹۹)

پنج حسّ با همدگر پیوسته‌اند　　رسته این هر پنج از اصلی بلند

(مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۲۳۶)

ازاین‌رو در پسامکان چیزی از عوارض و پدیدارهای شیء بر شخص پنهان نمی‌ماند؛ زیرا پسامکان فضایی عاری از زمان و بدون انحنا است که بر آن «هندسهٔ اقلیدسی»[۹] حاکم بوده و عمق و پشت در آن معنا ندارد و هیچ پدیداری در آن از تیررس حواس باطنی خارج نمی‌ماند.

نتیجه اینکه مؤلفهٔ زمان در «پدیدارشناسی» و درجهٔ ادراک بسیار حیاتی است و کمال ادراک با میزان دخالت زمان در پدیده‌ها رابطهٔ معکوس دارد.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-11]

رابطهٔ انبساطی ذهن و عین از دیدگاه مولانا

رابطه بین حواس، نفس، زمان و عالم خارج از دیدگاه مولانا رابطه‌ای انبساطی است. انقلاب و گستردگی حواس و نفس مقارن است با اتّساع ذهنی زمان، عاملی که باعث احاطهٔ ذهن بر مدرکات و در پی آن «انبساط» پدیدارها در ذهن می‌شود.

برپایهٔ اصل «سازگاری ذهن و زمان»، احاطهٔ حداکثری ذهن بر زمان سبب کشف و انبساط حداکثری اشیا شده و این تا جایی ادامه می‌یابد که زاویهٔ بین ذهن و عین به سمت صفر میل می‌کند. به‌عبارتی شناخت و ادراک به بالاترین حد خود می‌رسد.

باش تا حس‌های تو مُبدَل شود تا ببینیشان و مشکل حل شود
(مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۰۴۴)

نفس چون مُبدَل شود این تیغ تن باشد اندر دست صُنع ذوالمِنَن
(مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۸۳۰)

همچنین هر کس به اندازهٔ نظر غیب و مستقبل ببیند خیر و شر
(مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۰۲)

پس قیامت نقد حال تو بُوَد پیش تو چرخ و زمین مُبدَل شود
(مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۶۱)

پس قیامت امری فرازمانی است و وقوع آن نسبت به افراد مختلف، متفاوت است. هرچه ذهن انسان بیشتر درگیر کثرت و عوارض ناشی از آن شود زاویهٔ زمان برای وی تنگ‌تر شده و در فضا – زمانی منقبض‌تر با حواسی نحیف‌تر قرار گفته و به فراخور حواسش پدیدارها را فراچنگ می‌آورد، امّا برای افراد «فانی» یا «بی‌هش» قیامت «فعلی» است.

پرسید پسر علا که «خوشی چه باشد؟ گفتم «این ساعت، حضور شما!» مَغلَطه زدم. بانگ می‌زند که «اِن شاءَ الله، بهشتی باشم!» گفتم «باری، پیش من اِن شاءَالله نیست. مرا دیر است که تمام معلوم شده است و از معلوم گذشته است و «حال» شده است (شمس تبریزی، ۱۳۸۴: ۸۱).

... درویش را و بندهٔ خدا را این حال هست که پیش او این ساعت و قیامت، هر دو، یکی است (شمس تبریزی، ۱۳۸۴: ۷۷).

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-11]

این عدّه موت را به دامنهٔ حیات کشیده‌اند و پدیدارهایی که برای دیگران پس از مرگ حاصل می‌شود بر آن‌ها در گسترهٔ زندگی قابل کشف است.

چنان‌که مصطفی فرماید که «المُؤمِنونَ لا یَموتونَ بَل یَتُقلون». پس مرگ دگر بُوَد و نقل دگر بُوَد (شمس تبریزی، ۱۳۸۴: ۲۷).

... پیش از قیامت چنانند و می‌بینند آخر. علی می‌فرماید: «چون قالب را برگیرند و قیامت ظاهر شود، یقینِ من زیادت نگردد» (مولوی، ۱۳۸۳: ۱۳۵).

جهان پوسته‌ای‌شکل و مشبّک از نگاه مولانا

مولانا حواس «بی‌هشان» را محیط بر «کیهان» می‌داند و عالم ماده را عالمی «پوسته‌ای» شکل و «مشبّک» توصیف می‌کند:

پیشتر ز افلاک کیوان دیده‌اند　　پیشتر از دانه‌ها نان دیده‌اند

(مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۷۵)

چون که هر حس بندهٔ حسّ تو شد　　مر فلک‌ها را نباشد از تو بُد

چون که دعویّی رود در ملک پوست　　مغز، آنِ کی بود؟ قشر آنِ اوست

پس فلک قشر است و نورِ روحْ مغز　　این پدید است آن خفی، زین رو ملغز

(مثنوی، دفتر دوم، بیت‌های ۳۲۵۷ – ۳۲۵۸ و ۳۲۶۰)

یعنی در صورت اتّساع حواس، عالم ماده و افلاک در چنبرهٔ ادراک شخص درمی‌آیند:

چنبرهٔ دیدِ جهان ادراک توست　　پردهٔ پاکان، حسِ ناپاکِ توست

(مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۸۳)

اما توجیه این مسئله برای انسانی معمولی که میدان دید طبیعی او به چندین متر بیشتر نمی‌رسد کاری دشوار است. چگونه می‌شود باور کرد که انسان ساکن زمین بتواند اَبَرکهکشان‌های با فاصلهٔ فوق تصور را بدون هیچ وسیلهٔ انضمامی رصد کند.

کلید این معما در ابیاتی نهفته است که مولانا جهان را به «قشر» یا «پوست» تشبیه می‌کند.

خاصّه باغی کاین فلک یک برگ اوست　　بلکه آن مغز است و این عالم چو پوست

(مثنوی، دفتر دوّم، بیت ۳۲۳۹)

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-11]

این تشبیه آن‌گاه رنگ جدیت به‌خود می‌گیرد که با یکی از جدی‌ترین نظریات فیزیک‌دانان دربارهٔ ساختار جهان مقایسه شود:

یکی از سئوالات در مورد نیروهای بنیادین چهارگانه این است که چرا نیروی گرانش تا این حد از سه نیروی بنیادین دیگر (نیروهای الکترومغناطیسی، قوی و ضعیف هسته‌ای) ضعیف‌تر است؟ راندال و ساندروم توضیحی برای این مسئله ارائه دادند. براساس نظریه آن‌ها ما در یک جهان چهاربعدی زندگی می‌کنیم. اما ذرات گراویتون که حاصل نیروی گرانش هستند، در جهان چهاربعدی دیگری متفاوت از جهان ما به‌سر می‌برند. این دو جهان در فاصلهٔ اندکی نسبت به یک‌دیگر در بعد پنجم هستی واقع‌اند و وجود همین فاصله است که سبب افت شدت نیروی گرانشی می‌شود. براساس این نظریه گیتون و پیترز مدل قابل آزمایشی ارائه دادند که براساس آن جهان قابل رؤیت پوسته‌ای است که در یک جهان بزرگ‌تر جاسازی شده است. این دنیا پنج بعد دارد که چهار بعد آن مکانی و یک بعد آن زمانی است. به این نظریه «مدل جاذبه غشایی» می‌گویند. درواقع جهان قابل رؤیت ما به‌صورت یک غشا، یک پوستهٔ نازک است که در درون جهان بزرگ‌تری قرار دارد؛ همچون دسته‌ای از ساقه‌های لطیف و نازک جلبک‌هایی که در اقیانوس شناورند (طاهری و دیگران، ۱۳۸۸: ۷۰).

استیون هاوکینگ (۱۹۴۲م) فیزیک‌دان پرآوازهٔ معاصر در بخش هفتم کتاب مشهور خود *جهان در پوست گردو* مفصلاً به بررسی تئوری پوسته‌ای بودن عالم پرداخته است. وی در این فصل که آن را «جهان نوین پوسته‌ای» نام‌گذاری کرده در توجیه نظریهٔ پوسته‌ای بودن ساختار جهان می‌گوید:

در این جهان پوسته‌ای، ما بر روی پوسته‌ای زندگی می‌کنیم اما در نزدیکی ما یک پوسته «سایه» دیگر وجود خواهد داشت: ازآنجاکه نور به پوسته‌ها محدود می‌شود و در فضای میان‌پوسته‌ای منتشر نمی‌گردد، جهان سایه را نمی‌توان دید. اما نفوذ گرانشی ماده را بر پوستهٔ سایه احساس خواهیم کرد (هاوکینگ، ۱۳۸۶: ۲۷۰).

شگفتی آن‌گاه مضاعف می‌شود که نظریه مولانا با آیهٔ ۱۰۴ سورهٔ انبیاء مقایسه شود: «یَومَ نَطوِی السَّمَاءَ کَطَیِّ السِّجِلِّ لِلکُتُبِ کَمَا بَدأ نَا أوَّلَ خَلقٍ نُعیدُهُ وَعداً عَلَینا إنَّا کُنَّا فاعِلین». روزی که آسمان

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-11]

را چون طوماری نوشته در هم نوردیم و چنان‌که نخستین بار بیافریدیم آفرینش از سر گیریم. این وعده‌ای است که بر آوردنش بر عهدهٔ ماست و ما چنان خواهیم کرد.

در این آیه آسمان و عالم مادی به طومار و پوسته‌ای مکتوب تشبیه شده که وعدهٔ درهم پیچیدن آن در قیامت کبری داده شده است. یعنی آن‌گاه که نظام کیهانی متلاشی و مُندَک می‌شود.

در ادامه نظریه مولانا را به مقدمه‌ای ضروری منضم می‌کنیم و آن این است که دانشمندان فیزیک کوانتوم در ابعاد بسیار کوچک اجسام و فضا به منافذی برخورده‌اند که قطر آن‌ها مادون الکترون و پروتون است. این منافذ یکی از گزینه‌های مورد نظر دانشمندان برای عبور از زمان معرفی شده‌اند؛ زیرا آن‌ها نیز مانند سیاه‌چاله‌ها قادرند دو فضای بسیار دور از همدیگر را به فاصلهٔ زمانی اندکی به همدیگر اتصال دهند، اما به دلیل قطر بسیار کمی که دارند امکان عبور فیزیکی از آن‌ها تا حد امتناع نزول می‌یابد. ازاین‌رو از دیدگاه فیزیک کوانتوم فضای مادی اطراف ما فضایی مشبّک و دارای منافذ بسیار ریز است که از تیررس حواس ما خارجند.

مولانا با بیان حکایتی در پاسخ شخصی که فرآیند رؤیت از فاصلهٔ دور توسط حضرت مریم(س) را انکار می‌کند، می‌گوید که مریم(س) از حواسی برخوردار بوده که می‌توانسته مادر حضرت یحیی(ع) را که از لحاظ مسافت از وی دور بوده است، دربرابر خود حاضر ببیند؛ زیرا مریم(س) «پوست را مشبّک کرده» یعنی از طریق شبکه‌های ایجاد شده در فضا فاصلهٔ فیزیکی بین خود و او را کوتاه کرده و به کم‌ترین حد رسانده است.

مادر یحیی به مریم در نهفت — پیشتر از وضع حمل خویش گفت
که یقین دیدم درون تو شهی است — که اُولُوالعزم و رسول آگهی‌ست
چون برابر اوفتادم با تو من — کرد سجده حمل من ای ذوالفطن
این جنین مر آن جنین را سجده کرد — کز سجودش در تنم افتاد درد
گفت مریم من درون خویش هم — سجده‌ای دیدم از این طفل شکم

(مثنوی، دفتر دوم، بیت‌های ۳۶۱۴- ۳۶۱۸)

اما اِشکال منکران:

ابلهان گویند این افسانه را — خط بکش زیرا دروغ است و خطا
ز آنکه مریم وقت وضع حمل خویش — بود از بیگانه دور و هم ز خویش...

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-11]

...مادر یحیی کجا دیدش که تا گوید او را این سخن در ماجرا

(مثنوی، دفتر دوم، بیت‌های ۳۶۱۹ - ۳۶۲۰ و ۳۶۲۳)

و پاسخ مولانا:

این بداند کان که اهل خاطر است غایب آفاق او را حاضر است

پیش مریم حاضر آید در نظر مادر یحیی که دور است از بصر

دیده‌ها بسته ببیند دوست را چون مشبّک کرده باشد پوست را

(مثنوی، دفتر دوم، بیت‌های ۳۶۲۴ - ۳۶۲۶)

سازگاری حیرت‌آوری بین گفته‌های مولانا در این ابیات با ابیات فراوانی که در جای‌جای *مثنوی* منتشرند وجود دارد. از جملهٔ آن‌ها مخاطبه‌ای است که بین مولانا و حضرت علی(ع) در دفتر اول صورت گرفته است. او از حضرت علی(ع) درخواست کشف قشور (پوسته‌ها) و رسیدن به لُباب عالم را دارد، یعنی عبور از فضا - زمان مادی به «پسامکان». وی در دو بیت آخر، ذرات هوا و اجسام را دریچه‌ها و درگاه‌هایی برای مشاهدهٔ عالم ورای ماده معرفی می‌کند.

چون تو بابی آن مدینهٔ علم را چون شعاعی آفتاب حلم را

باز باش ای بابْ بر جویای باب تا رسد از تو قشور اندر لُباب

باز باش ای باب رحمت تا ابد بارگاه مالَهُ کُفواً اَحَد

هر هوا و ذرّه‌یی خود منظری است نا گشاده کی گود کانجا دری‌ست

تا بِنَگشاید دری را دیده‌بان در درون هرگز نجنبد این گمان

چون گشاده شد دری حیران شود مرغ اومید و طمع پرّان شود

(مثنوی، دفتر اوّل، بیت‌های ۳۷۷۷ - ۳۷۸۲)

وی در مواضعی دیگر مشاهدات را منوط به پاک کردن مغز از غبار اندیشه‌های باطل معرفی می‌کند.

هر که را باشد ز سینه فتح باب ببیند او بر چرخ دل صد آفتاب

(مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۰۵)

از غبار ار پاک داری کلّه را تو ز یک قطره ببینی دجله را

(مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۵۰۱)

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-11]

بیند اندر ذرّه خورشید بقا بیند اندر قطره کلِّ بحر را
(مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۸۶)

یعنی مشاهدات مشروط به داشتن هویتی خاص است، هویتی که در پرتو «بی‌هشی» حاصل شده و حواسی «گذاره» و «سبب سوراخ کن» را اقتضا می‌کند تا «پوست»ها را بردریده و ورای آ ن را مشاهده کند:

چشم‌ها چون شد گذاره نور اوست مغزها می‌بیند او در عین پوست
(مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۸۵)

نور پاکش بی‌دلیل و بی‌بیان پوست بشکافد درآید در میان
(مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۱۶۹)

بنابراین «دیدهٔ سبب سوراخ کن» دیگر قرینه‌ای است که به تکمیل و پوشش حداکثری بحث ما کمک می‌کند. جایی که مولانا چشمانی را توصیف می‌کند که در منافذ اسباب مادی رسوخ کرده، پرده‌های ماده را از بیخ و بن برمی‌کنند تا عالم ورای آن را مشاهده کنند.

این سبب‌ها بر نظرها پرده‌هاست که نه هر دیدار صُنعش را سزاست
دیده‌ای باید سبب سوراخ کن تا حُجُب را بر کند از بیخ و بن
(مثنوی، دفتر پنجم، بیت‌های ۱۵۵۱ – ۱۵۵۲)

گفت یا رب بندگان هستند نیز که سبب‌ها را بدرّند ای عزیز
چشمشان باشد گذاره از سبب درگذشته از حُجُب از فضل ربّ
(مثنوی، دفتر پنجم، بیت‌های ۱۶۹۹ – ۱۷۰۰)

تمام این قراین دال بر آن است که افراد خاصی با میدان فکری بسیار گسترده و دامنهٔ حواس فوق تصور وجود دارند که در سایهٔ انضباط روحی- روانی ویژه‌ای قادر به رؤیت نادیدنی‌ها هستند و مجرای مشاهدات آن‌ها منافذ موجود در فضا – زمان مادی است تا جایی‌که هر دو عالم در چشم «دریا بَسطَت» آن‌ها تارمویی حقیر می‌نماید:

چشم دریا بَسطَتی کز بسط او هر دو عالم می‌نماید تار مو
گر هزاران چرخ در چشمش رود همچو چشمه پیش قُلزُم گم شود

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-11]

(مثنوی، دفتر چهارم، بیت‌های ۲۶۴۰ - ۲۶۴۱)

این توانایی و انضباط ذهنی - روانی صرفاً در پرتو «بی‌هشی» یا «نیستی» حاصل می‌شود و تا زمانی که هستی زمانیِ شخص، فربه و نانحیف است راهی برای نفوذ در این درگاه‌ها وجود ندارد ولو اینکه انسان به تمام ابعاد فیزیکی آن‌ها احاطهٔ علمی داشته باشد.

نیست سوزن را سر رشته دو تا — چون که یکتایی، درین سوزن درآ
رشته را با سوزن آمد ارتباط — نیست درخور با جمل سَمُّ الخِیاط
کی شود باریک هستیّ جمل — جز به مقراض ریاضات و عمل

(مثنوی، دفتر اول، بیت‌های ۳۰۷۷- ۳۰۷۹)

یعنی با هستی ناهموار و «جمل‌وار» کسی قادر به عبور از این «ابواب» نخواهد بود، مگر آنکه با مقراض ریاضات فکری و اعمال خاص، اِعوِجاج هویتی خود را از بین برده تا درخور ورود در آن‌ها شود.

این تشبیه شگفت‌انگیز برداشتی عرفانی از قرآن است، جایی‌که به تکذیب‌کنندگان آیات الهی که هستی جمل‌واری دارند نهیب زده می‌شود که با این اِعوِجاج فکری و روحی هرگز «ابواب آسمان» بر آن‌ها گشوده نخواهد شد: «إنَّ الّذینَ کَذَّبُوا بِایاتِنا وَاستَکبَروُا عَنها لا تُفَتَّحُ لَهُم اَبوابُ السَّماءِ ولا یَدخُلُون الجَنَّه حَتّی یَلِجَ الجَمَلُ فی سَمِّ الخِیاطِ و کذلکَ نَجزِی المُجرِمین» (اعراف: ۴۰).

«دریدن افلاک» و عبور از آن‌ها یکی از پربسامدترین اصطلاحات در آثار مولاناست و می‌تواند مؤید شایستهٔ دیگری برای گفته‌های ما به حساب آید:

هفت آسمان را بر درم وز هفت دریا بگذرم — چون دلبرانه بنگری در جان سرگردان من
(کلیات شمس، غزل ۱۷۸۶)

جسم خاک از عشق بر افلاک شد — کوه در رقص آمد و چالاک شد
(مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۵)

طوف می‌کن بر فلک بی پرّ و بال — همچو خورشید و چو بدر و چون هلال
(مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۱۰۴)

ای فلک‌پیمای چُستِ چُست‌خیز — ز آنچه خوردی جرعه‌ای بر ما بریز
(مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۸۱۷)

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-11]

آن که بر افلاک رفتارش بود بر زمین رفتن چه دشوارش بود
(مثنوی، دفتر دوّم، بیت ۱۴۸۵)

آن یکی پرّان شده در لامکان وین یکی در کاهدان، همچون سگان
(مثنوی، دفتر دوّم، بیت ۲۱۱۲)

در خاتمه حکایتی از *مثنوی* آورده می‌شود که به‌نوعی تمامی گفته‌های پیشین ما را پوشش می‌دهد. داستان زید صحابی حضرت رسول(ص) که به عالمی راه یافته که در آن ازل و ابد متحدند و زمان در آن سیر ندارد. او ادعا می‌کند مانند «نوک سِنان» از زمان گذر کرده و برای او صدهزار سال و یک ساعت یکسان است. وی قادر است پدیدارهایی فراحسی را مشاهده کند که دیگران از رؤیت آن‌ها عاجزند چرا که او «یَنظُر بِنُورالله» شده و به «درون پوست» راه یافته است:

گفت پیغمبر صباحی زید را کَیفَ أصبَحت ای رفیق باصفا
گفت عبداً مؤمناً باز اوش گفت کو نشان از باغ ایمان گر شِکفت
گفت تشنه بوده‌ام من روزها شب نخفتستم ز عشق و سوزها
تا ز روز و شب گذر کردم چنان که ز اسپر بگذرد نوکِ سِنان
که از آن سو جملهٔ ملّت یکی‌ست صد هزاران سال و یک ساعت یکی‌ست
هست ازل را و ابد را اتّحاد عقل راه ره نیست آن سو زافتقاد...
...گفت خلقان چون ببینند آسمان من ببینم عرش را با عرشیان...
...او مگر یَنظُر بِنُورالله بُوَد کاندرون پوستْ او را ره بُوَد
(مثنوی، دفتر اول، بیت‌های ۳۵۱۴ به بعد)

نتیجه

سفر به زمان و ورود به عوالم موازی عالم ماده برخلاف آنچه دانشمندان فیزیک تصور می‌کنند مشروط به احاطهٔ علمی و فیزیکی بر مجاری کیهانی نیست و گمان نمی‌رود با پیشرفت تکنولوژی و ارتقای علوم تجربی بشر بتواند به این مهم دست یازد؛ زیرا عبور از این درگاه‌ها بر مقدمات اخلاقی – عرفانی مبتنی است و در پرتو «بی‌هشی» یا «فنا» حاصل می‌شود. فرآیندی تدریجی الحصول که منوط به بریدن از هویت زمانی است، به‌طوری‌که به نسبت انقباض هویت زمانی احاطهٔ شخص بر

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-11]

زمان بیشتر و زمان برای وی متّسع‌تر خواهد شد. احاطهٔ بیشتر بر زمان مقارن با انبساط حواس و احاطهٔ بیشتر ذهن بر اشیا است تا جایی‌که شخص می‌تواند از طریق درگاه‌های مادون الکترونی و سیاه‌چاله‌ها فواصل بسیار دور عالم ماده و ابعاد پنهان کیهان را رصد کند. عالم ماده در این نگاه پوسته‌ای اسفنجی، مشبّک و محاط در جهانی بزرگ‌تر است.

پی‌نوشت‌ها

۱. مولانا برای پرهیز دادن مخاطب از این انگاره عامیانه که قرب خداوند صرفاً در گرو رفتن به فضا و آسمان است، می‌گوید:

گفت پیغمبر که معراج مرا — نیست بر معراج یونس اجتبا
آنِ من بر چرخ و آنِ او نشیب — زان که قرب حق برون است از حساب
قرب نه بالا نه پستی رفتن است — قرب حق از حبسِ هستی رستن است

(مثنوی، دفتر سوم، بیت‌های ۴۵۱۳ – ۴۵۱۵)

یعنی قرب پروردگار در سایهٔ بی‌هشی یا نیستی که قرائت دیگری است از «رهایی از قید هستی» صورت می‌گیرد و بسته به ظرفیت‌های روحی افراد متفاوت است، چنان‌که معراج رسول اکرم(ص) با معراج حضرت یونس(ع) تفاوت ماهوی دارد. با این‌همه رهایی از قید زمان شرط مشترک و لازم برای انواع معراج است. برای آگاهی بیشتر از مبانی نظری و حالت‌های مختلف معراج (رک: امام خمینی، ۱۳۸۶: ۱۵۸– ۱۵۹).

۲. هوش هرمنیوتیکی در افرادی بروز پیدا می‌کند که افق روحی – روانی نزدیکی با مؤلفِ «اثر تألیفی باز» پیدا می‌کنند و بروز آن برمبنای آگاهی اجمالی شخص از شاکلهٔ کلی اثر در سایهٔ مطالعهٔ تناوبی آن میسر است. این هوش را می‌توان نوعی هوش قیاسی توصیف کرد؛ زیرا تراوش معنا از «اثر باز» در پرتو مقایسهٔ دو گزارهٔ مولد که به زایش گزارهٔ سوم می‌انجامد صورت می‌پذیرد.

۳. فرآیند اتساع فیزیکی زمان ذیل بخشی به همین نام در ادامه شرح خواهد شد.

۴. مراد از نظریه نسبیت در کل این نوشتار قرائت عام آن است. انیشتین تئوری نسبیت خود را در دو مرحله و با نام‌های نسبیت خاص (Special relativity) و نسبیت عام (General relativity) پی‌ریزی کرد.

«در نسبیت عام نظریه انیشتین برپایه این اندیشه بنیاد شده است که قوانین علم برای همه ناظران، صرف‌نظر از اینکه چگونه حرکت می‌کنند، یکسان است. این نظریه نیروهای گرانش را بر حسب خمیدگی‌های فضا - زمانِ چهاربعدی توضیح می‌دهد» (هاوکینگ، ۱۳۸۶: ۳۲۲) .

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-11]

۵. اشاره‌ای است به آیهٔ ۴ سوره مبارکه معارج.

۶. این بیت به همراه بیت بعد اشاره‌ای است عرفانی به آیهٔ ۱۸ سورهٔ مبارکه کهف.

۷. در برخی از نسخه‌ها «می‌تاند» آمده است.

۸. امام خمینی در ترجمهٔ فارسی کتاب *شرح دعای سحر* می‌فرماید: «... وجود هر چه بسیط‌تر باشد و به وحدت نزدیک‌تر باشد شمولش بر کثرات بیشتر و احاطه‌اش بر امور متضاد کامل‌تر است. اموری که در عالم زمان متفرق‌اند در عالم دهر مجتمع‌اند.... شنیدم یکی از ارباب معرفت، رضوان الله تعالی علیه، می‌فرمود: «جرعه‌ای آب در بهشت شامل همه لذت‌ها، اعم از شنیدنی‌ها (انواع موسیقی و نغمه‌های مختلف) و دیدنی‌ها (لذت‌های حاصل از دیدار صورت‌های نیکو و دیگر شکل‌ها و رنگ‌ها) است» (امام خمینی، ۱۳۸۶الف: ۲۵).

۹. برپایه هندسهٔ اقلیدسی در یک فضای عاری از زمان به دلیل عدم انحنای فضا، کوتاه‌ترین فاصله بین دو نقطه به‌صورت یک خط راست است. این در حالی است که در فضا - زمان خمیده براساس هندسه نااقلیدسی کوتاه‌ترین فاصله بین دو نقطه به‌صورت یک خط منحنی است (رک: انیشتین، ۱۳۵۲: ۱۸-۲۴).

منابع

- قرآن کریم
- آذرنوش، آذرتاش. (۱۳۸۵)، *فرهنگ معاصر عربی - فارسی*، چاپ هفتم، تهران: نی.
- امام خمینی، روح‌الله. (۱۳۸۶الف)، *شرح دعای سحر*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(س).
- ـــــــــــــــ . (۱۳۸۶ب)، *مصباح الهدایة إلی الخلافة و الولایة*، چاپ ششم، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(س).
- انیشتین، آلبرت. (۱۳۵۲)، *نسبّیت*، ترجمه حسن مرتضویان، مسعود حیدری نوری، تهران: مؤسسه مطبوعاتی کاویان.
- جعفری، محمدتقی. (بی‌تا)، *مولوی وجهان‌بینی‌ها در مکتب‌های شرق و غرب*، تهران: آبان.
- حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۸۰)، *دیوان حافظ با شرح عرفانی*، چاپ دوم، تهران: حافظ نوین.
- ریندلر، ولفگانگ. (۱۳۷۵)، *نسبّیت خاص و عام و کیهان‌شناختی*، ترجمهٔ رضا منصوری و حسین معصومی همدانی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- شمس تبریزی، محمد بن علی. (۱۳۸۴)، *مقالات شمس*، چاپ پنجم، تهران: مرکز.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-11]

- طاهری، صدرالدّین. حسین کلباسی اشتری، و امیرحسین بانکی پورفرد. (۱۳۸۸)، «امکان بُعد پنجم و نظریات مربوط به آن، بررسی و سنجش علمی ـ فلسفی»، فصلنامه *حکمت و فلسفه*، سال پنجم، شماره ۱۷، صص ۶۱-۸۲.
- فرشاد، محسن. (۱۳۸۰)، *اندیشه‌های کوانتومی مولانا*، تهران: جامعه.
- مولوی، جلال‌الدین محمدبن محمد. (۱۳۸۱)، *کلیات شمس تبریزی*، چاپ چهارم، تهران: پیمان.
- ـــــــــــ . (۱۳۸۲)، *مثنوی معنوی*، تهران: فکر روز.
- ـــــــــــ . (۱۳۸۳)، *مقالات مولانا [فیه مافیه]*، چاپ پنجم، تهران: مرکز.
- هاوکینگ، استیون. (۱۳۷۵)، *تاریخچهٔ زمان*، ترجمه محمدرضا محجوب، چاپ پنجم، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- ـــــــــــ . (۱۳۸۶)، *جهان در پوست گردو*، ترجمه محمدرضا محجوب، چاپ پنجم، تهران: شرکت سهامی انتشار.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-11]

This document was created with Win2PDF available at http://www.daneprairie.com.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-11]